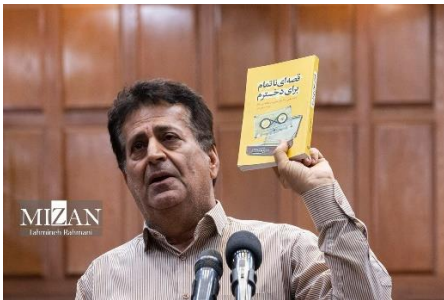


# نشریه انجمن نجات

پاییز ۱۴۰۳



از صلوات بر خاندان نبوتی  
میرم  
شیرازی  
کنند بولایمانند  
۱۴۰۳







عنوان	فهرست مطالب	صفحه
سخن سردبیر	.....	۴
خبرهای پاییز ۱۴۰۳ انجمن نجات	.....	۵
مستند "مادر، عشق، جدایی"	.....	۸
"ما شهادت می دهیم"	.....	۱۳
انجمن نجات آلبانی پناهگاه قربانیان فرقه رجوی	.....	۱۴
رازهای سازمان	.....	۱۶
انقلاب ایدئولوژیک مریم	.....	۱۷
سند سکوت	.....	۲۰
انگیزه های ماندن در فرقه رجوی	.....	۲۲
برده رجوی نیستم	.....	۲۴
سرکوب سوژه	.....	۲۶
فرقه رجوی، تسخیر ذهن و اسارت	.....	۲۸
فریب - دروغ	.....	۳۰
عداوت رجوی با عشق و عاطفه	.....	۳۳
توهم	.....	۳۵
واژه ها و اصطلاحات فرقه رجوی	.....	۳۷
نامه خانواده های اعضای سازمان مجاهدین خلق به مای ساتو	.....	۴۰
ماجرای نیمروز	.....	۴۳
بیچاره من	.....	۵۰



## سخن سردبیر

### با سلام و عرض ارادت خدمت خوانندگان نشریه انجمن نجات

همانطور که اطلاع دارید، نشریه انجمن نجات به صورت فصلنامه در آخر هر فصل تنظیم و خدمت خوانندگان محترم، خصوصاً خانواده های چشم انتظار، ارائه می گردد. آنچه پیش روی شماست مربوط به پاییز سال ۱۴۰۳ است که تلاش شده به خواست شما تغییراتی جهت ارتقای کیفیت آن، از جمله اضافه کردن بخش هایی مانند معرفی کتاب، معرفی فیلم، خاطره، اصطلاحات فرقه ای و غیره، صورت پذیرد.

مهم ترین بخشی که به درخواست بسیاری از خوانندگان در ابتدای فصلنامه اضافه گردیده مربوط به اخبار مهم فصل پاییز امسال می باشد که در این بخش به صورت تیتروار و خلاصه به اهم خبرهای مربوط به فعالیت های انجمن نجات اشاره شده است.

ارائه بیانیه "ما شهادت می دهیم" در صحن دادگاه محاکمه سازمان مجاهدین خلق و سران آن با امضای بیش از ۲۰۰ نفر تاکنون، برگ کیفی بود که توسط انجمن نجات ارائه گردید و انعکاس گسترده ای در رسانه های ایران داشت.

نمایش مستند "مادر، عشق، جدایی" در آلبانی نیز از اهمیت خاصی برخوردار بود و انعکاسات تلویزیونی بسیاری به همراه داشت که یک گام مؤثر در آگاه کردن افکار عمومی آلبانی و رساندن پیام خانواده ها به دولت مردان محسوب می شود.

این موارد و دیگر اتفاقات مربوط به انجمن نجات در این شماره پوشش داده شده و سعی گردیده است تا حق مطلب در مورد مهم ترین موضوعات ادا شود. در این شماره تلاش شده است که با حساسیت بالاتری مطالب مرتبط، از گوشه و کنار انتخاب، تلخیص و درج شود تا در کمترین حجم ممکن بالاترین میزان مطالب به اطلاع خوانندگان برسد.

امید است که کیفیت فصلنامه نجات به همت خوانندگان هر بار غنی تر از بار قبل گردد. خواهشمند است همچون گذشته ما را از نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود بهره مند سازید.



## خبرهای پاییز ۱۴۰۳ انجمن نجات

- سلسله میزگردهای انجمن نجات آلبانی با موضوع انقلاب ایدئولوژیک با حضور تعدادی از اعضای پیشین فرقه رجوی در انجمن نجات آلبانی برگزار گردید.
- بیست و یک مهر ماه، خانم اریسا ادیسی به عنوان رئیس انجمن نجات مستقر در کشور آلبانی در کنفرانسی در شهر مودنای ایتالیا مربوط به یک انجمن حقوق بشری و مطالعات سیاسی اجتماعی به نام "سرزمین پدری" با عنوان "ایران و مبارزه با تروریسم" شرکت کرد و راجع به وضعیت افرادی که در کمپ مجاهدین خلق در آلبانی گرفتار هستند و تحت فشار و محدودیت های این فرقه تروریستی اجازه تماس با جهان آزاد ندارند، سخنرانی کرد.
- رقابت های کشتی آزاد زیر ۲۳ سال قهرمانی جهان روزهای ۴ لغایت ۶ آبان ماه در شهر تیرانا پایتخت کشور آلبانی برگزار شد و در پایان سه روزه مسابقات، تیم ایران به سه مدال طلا و یک مدال نقره و سه مدال برنز دست یافت.
- به این ترتیب تیم ایران برای نخستین بار در تاریخ رقابت های زیر ۲۳ سال جهان، عنوان قهرمانی را قدرتمندانه و با اختلاف زیاد از آن خود کرد و جام قهرمانی را بلند نمود.
- اعضای انجمن نجات آلبانی و آشنایان آنان به میزانی که شغل و کارشان اجازه می داد در تمام مسابقات تیم ملی امید ایران از روز اول شرکت کردند و قهرمانی امیدهای ایران در کشتی فرنگی و کشتی آزاد را همراه با دلاوران میهنمان جشن گرفتند.
- رقابت های کشتی فرنگی قهرمانی جهان در اوزان غیرالمپیکی در روزهای ۷ و ۸ آبان ماه در شهر تیرانا پایتخت کشور آلبانی برگزار شد و تیم ایران بعد از آذربایجان و بالاتر از ارمنستان نایب قهرمان گردید. حضور چشمگیر اعضای انجمن نجات، که در ورزشگاه به تشویق تمام عیار تیم ملی کشتی ایران در تمام مسابقات پرداختند و در موفقیت های آنان بی تأثیر نبودند.
- روز شنبه پنج آبان ماه، جلساتی در دانشگاه سمنان و در سطوح مختلف حوزه ریاست، کارکنان و اساتید، برخی دانشجویان و حراست دانشگاه برگزار گردید. سخنران جلسات آقای علی مرادی به تبیین تاریخچه سازمان مجاهدین خلق و وضعیت کنونی این سازمان پرداخت.



- روز یکشنبه شش آبان ماه شهرستان دامغان میزبان جلسات متعددی با موضوع شناخت فرقه رجوی و شیوه های نفوذ و عضوگیری بود. آقای علی مرادی مسئول انجمن نجات سمنان برای سخنرانی و روشنگری در این جلسات حضور یافت. این جلسات به ترتیب در جمع پرسنل حراست دانشگاه، جمع مدیران و معاونین اداره آموزش و پرورش و مدیران مدارس برگزار گردید.

- در روزهای دوشنبه و سه شنبه هفتم و هشتم آبان ماه، شهرستان گرمسار میزبان جلسات متعدد و فشرده ای با موضوع شناخت فرقه رجوی (سازمان مجاهدین خلق) بود. آقای علی مرادی مسئول انجمن نجات سمنان برای سخنرانی و روشنگری در این جلسات حضور یافت. این جلسات به ترتیب در دبیرستان دخترانه، دانشگاه دولتی گرمسار، نماز جمعه یکی از مساجد شهر، دبیرستان پسرانه، دانشگاه آزاد اسلامی، جمع طلاب جوان و روحانیون و مسئولین و معلمین حوزه برگزار گردید و موضوعات راجع به شناخت سازمان مجاهدین خلق و مسیر فعالیت های تروریستی آن از بدو انقلاب اسلامی تا فریب جوانان در فضای مجازی و هدایت کانون های شورشی از آلبانی مطرح و به سوالات حضار پاسخ داده شد. همچنین در تمام جلسات، انجمن نجات کل کشور و انجمن نجات آلبانی و سایت رسمی انجمن نجات به عنوان منبع موثق و معتبر برای دریافت اخبار و اطلاعات شناخت فرقه تروریستی رجوی معرفی شد.

- روز شنبه پنج آبان فرزند دوم آقای علی هاجری و سومین فرزند ایرانی - آلبانیایی انجمن نجات آلبانی به دنیا آمد.

- روز یکشنبه ۱۳ آبان ۱۴۰۳ (برابر با ۳ نوامبر ۲۰۲۴) نمایش مستند "مادر، عشق، جدایی" به کارگردانی آلدو سولولاری در سالن همایش هتل گلدن پالاس شهر اشکودر آلبانی برای تعدادی از مدعوین و علاقمندان آلبانیایی برای اولین بار به نمایش درآمد. این مستند تأثیرات احساسی فوق العاده ای بر روی همه حضار گذاشت. جمله ای که مدام از جانب حضار تکرار می شد این بود که: "ما از این همه درد و رنج اعضا و خانواده ها که سران مجاهدین خلق مسبب آن بوده اند بی اطلاع بودیم."

خانم اریسا ادیسی توضیحات تکمیلی در خصوص مستند داد و آنگاه آقای آلدو سولولاری به سخنرانی پرداخت و انگیزه خود از سفر و دیدار با دو تن از مادران و سپس ساخت این مستند را که با کمک عواملی در ایران و استفاده از فیلم هایی از سوابق امر انجام گرفت تشریح نمود. انعکاسات این همایش در رسانه ها قابل توجه بود.

- جلسات ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ دادگاه رسیدگی به اتهامات سران مجاهدین خلق در فصل پاییز برگزار گردید. همچنین با ارائه لایحه ای؛ ۱۶۴ عضو جدا شده از مجاهدین خلق برای شهادت در دادگاه اعلام آمادگی نمودند.

- جمعی از اعضای نجات یافته از تشکیلات مجاهدین خلق به سخنگوی ارشد اتحادیه اروپا دکتر پتر استانو نامه نوشتند و درخواست کردند که ایشان از از موقعیت خود برای آگاهی بخشی به همکاران اروپایی شان در کشورهای عضو اتحادیه استفاده کنند که از حمایت کورکورانه از تشکیلات تروریستی مجاهدین دست بردارند و در خدمت گروه های جنگ طلب آمریکایی و صاحبان کارخانه های اسلحه سازی قرار نگیرند.



- روز شنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۳ مستند "مادر، عشق، جدایی" در سالن همایش هتل اسکامپا Hotel Skampa در شهر الباسان Elbasan آلبانی اکران شد. شخصیت های مهمی در میان حاضران بودند.
- بر اساس گزارش انجمن نجات آلبانی به خانواده ها، اریسا و سرفراز رحیمی پیش از برگزاری همایش اکران مستند "مادر، عشق، رهایی" در شهر الباسان در آلبانی در تاریخ یکشنبه ۱۷ نوامبر ۲۰۲۴ (۲۷ آبان ۱۴۰۳)، ملاقات هایی انجام دادند که در زیر به تعدادی از آن ها اشاره می شود:
  ۱. بابا وحید، روحانی طریقت شیعه بکتاشیه در شهر الباسان
  ۲. اغیم دوکا مفتی شهر الباسان
  ۳. خانم شیرزا بانیا رئیس جمعیت زنان در الباسان
  ۴. خانم آربانا پریهانا بازیگر آلبانیایی فیلم و سریال در الباسان
  ۵. آقای ارویس چوکا رئیس انجمن جوانان شهر الباسان
 و تعدادی دیگر از شخصیت های فرهنگی، هنری، اداری، آموزشی، اجتماعی، و غیره، که ملاقات نمودند و بعضی در همایش شرکت نموده و صحبت کردند یا برای حمایت از همایش پیام دادند.
- مستند "مادر، عشق، جدایی" به کارگردانی آلدو سولولاری مدیر رسانه ای انجمن نجات آلبانی در جشنواره فیلم لس آنجلس پذیرفته شد. این جشنواره یکی از معتبرترین و شناخته شده ترین جشنواره های صنعت فیلم در ایالات متحده آمریکا است.
- ۳۰ آبان ۱۴۰۳ مصادف بود با دهمین سالگرد وفات مرحوم صمد نظری و به همین مناسبات جمعی از اعضای جدا شده از فرقه رجوی بر سر مزارش در روستای کلمدان شهرستان بابل (زادگاه آن مرحوم) گرد آمده و یاد او را گرامی داشتند.
- اعضای انجمن نجات سراسر کشور به پویش "ما شهادت می دهیم" پیوستند.
- روز دوشنبه ۱۲ آذرماه ۱۴۰۳، دو نشست تبیینی تخصصی دانشجویی به همت انجمن دانشجویان دانشگاه قم و دانشگاه علوم انسانی دانشگاه آزاد قم و با همکاری انجمن نجات در محل این دو دانشگاه برگزار گردید. سخنرانان جلسه حجت الاسلام صداقت و آقایان ایرج صالحی و همچنین صمد اسکندری بودند.
- جمعه ۲۲ آذر ماه ۱۴۰۳ انجمن نجات خوزستان در شهر آبادان گردهمایی با حضور خانواده های اعضای دربند فرقه برگزار کرد. اعضای انجمن نجات آلبانی نیز به صورت آنلاین شرکت داشتند. خانواده ها بیانیه اعلام حمایت از انجمن نجات آلبانی را امضا نمودند.





## مستند "مادر، عشق، جدایی"

کارگردان: آلدو سولولاری

این مستند در ۴۰ دقیقه، رنج و درد مادران و خانواده های اعضای گرفتار در اردوگاه فرقه ای مجاهدین خلق در مانز را به تصویر می کشد.

آلدو سولولاری Aldo Sulollari مدیر رسانه ای انجمن نجات آلبانی به همراه اریسا ادریسی Erisa Idrizi رئیس انجمن نجات آلبانی در تابستان ۱۴۰۳ سفری به خلیج فارس داشتند و با خانم ثریا عبداللهی (مادر امیر اصلان حسن زاده) و خانم معصومه رضایی (مادر سعید فرج الله حسینی) دیدارها و گفتگوهایی به انجام رساندند و از نزدیک در جریان درد و رنج مادران و خانواده های اعضای مجاهدین خلق گرفتار در اردوگاه مانز در آلبانی قرار گرفتند.

حاصل این دیدارها و گفتگوهای چند روزه و آنچه این دو مادر چشم انتظار به نمایندگی از طرف تمام مادران و خانواده های رنج کشیده توضیح دادند، به علاوه تصاویر تکمیلی از سوابق امر در ایران، مستندی ۴۰ دقیقه ای به نام "مادر، عشق، جدایی، Nënna, Dashuria, Ndarja" شد که آلدو به کمک ترجمه اریسا آن را کارگردانی کرده است.





خانم رحیمی در پایان نمایش داخلی مستند با چشم های پر از اشک گفت که گرچه دلمان با دیدن این مستند به درد آمد اما با شنیدن صحبت مادران انگیزه مضاعفی گرفتیم لذا می بایست تلاش و فعالیت های خود را برای رساندن صدای مظلومیتشان به گوش مردم و دولتمردان آلبانی و مجامع حقوق بشری در هر جای جهان و برای محقق شدن خواست خانواده ها و همچنین آزادی دوستان گرفتارمان از اردوگاه مانز، صد چندان کنیم.

اریسا رحیمی می گوید: این فیلم یک داستان واقعی است. داستان هایی که یک درد بسیار بزرگی پشتشان پنهان شده است. داستان مادرانی را بازتاب می کنند که فرزندانشان توسط سازمان مجاهدین خلق به گروگان گرفته شده اند.

ویژگی این فیلم درد مادرانی است که بیش از بیست سال از عراق به دنبال فرزندان خود می گردند و اکنون در آلبانی هستند و بدون وقفه به جستجو ادامه می دهند.

این فیلم ساخته شد تا به جهان حقایق را که گفته نمی شود و بسیاری از مردم از گفتن آن ها می ترسند، بدانند. همه شهروندان دردی را که من در دیدارهایی که با این مادران داشته ام درک کنند و نیز درد اعضای سازمان مجاهدین خلق واقع در شهر دورس مانز را درک کنند.

این مادران درخواست می کنند که مقامات آلبانی به آن ها اجازه دهند تا برای ملاقات با فرزندانشان به آلبانی بیایند.

فقط این نیست که بگوییم این بچه ها نمی خواهند با والدینشان ملاقات کنند، بلکه معمولاً وقتی تحت فشار هستند، می ترسند، ترس آدم را قفل می کند و نمی گذارد تا آزادانه تصمیم بگیرند.

آدو سولولاری کارگردان می گوید: این مستند در چهل دقیقه از وضعیتی که این خانواده ها می گذرانند و واقعیتی که در ساخت مستند باید با آن روبرو شوند را به تصویر می کشد.

یک فیلم هستش که پیام مستقیمی دارد برای مادرانی که در ایران هستند و بچه هایشان در سازمان مجاهدین خلق هستند و ده سال است که با هم ارتباطی ندارند و این یک داستان ثابت شده از خود این مادران است که در فضای مجازی منتشر کردند و در این سال ها این درد را کشیده اند.



این فیلم فقط به تصویر کشیدن رنج نیست. این یک فراخوان برای آگاهی است، پیامی برای همه ما، به ویژه برای عموم مردم آلبانی، برای حمایت از این مادران و فرزندانشان. درد، اشک و رنج آن ها گواه واقعیتی تلخ است، اما فیلم ما قدرت فداکاری و اعتقاد را نیز برای بازگرداندن آنچه از دست داده است نشان می دهد.

این پروژه سینمایی یک نوع فیلم است که بر اساس یک داستان واقعی می باشد و نه فقط یک داستان برای همه مادران ایرانی که از این درد دوری سختی می کشند.

از طریق این پروژه، ما می خواهیم دعوت به یک اقدام مؤثر نماییم. باید به داستان های این مادران گوش داد و فهمید که هر داستانی حاوی فریاد کمک است. ما نمی توانیم در برابر این فاجعه سکوت کنیم. این فرصتی است برای باز کردن باب گفتگو، و کمک به کسانی که فرزندانشان را از دست داده اند تا نور امید را به زندگی آن ها بازگردانیم.

روز یکشنبه ۱۳ آبان ۱۴۰۳ (برابر با ۳ نوامبر ۲۰۲۴) نمایش مستند "مادر، عشق، جدایی" به کارگردانی آلدو سولولاری در سالن همایش هتل گلدن پالاس شهر اشکودر آلبانی برای تعدادی از مدعوین و علاقمندان آلبانیایی برای اولین بار به نمایش درآمد. این مستند تأثیرات احساسی فوق العاده ای روی همه حاضران گذاشت. جمله ای که مدام از جانب حضار تکرار می شد این بود که: "ما از این همه درد و رنج اعضا و خانواده ها که سران مجاهدین خلق مسبب آن بوده اند بی اطلاع بودیم."

۴ شبکه تلویزیونی نیز با اعزام اکیپ خبرنگار و فیلمبردار با تهیه فیلم و گزارش به کنفرانس پوشش خبری دادند و مصاحبه هایی با آلدو و اریسا به انجام رساندند.

آلدو سولولاری به عنوان کارگردان این مستند، اریسا ادریزی رئیس انجمن نجات آلبانی، آنجلا دوچی Angjela Doci رئیس کمیته دانشجویی حمایت از انجمن نجات آلبانی، ایلیربالی امام شیعی طریقت رفاعیه اشکودر و مدرس دانشگاه، آلبان کالی مفتی و امام سنی اشکودر از جمله افرادی بودند که در این مراسم سخنرانی کردند.



روز شنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۳ مستند "مادر، عشق، جدایی" در سالن همایش هتل اسکامپا Hotel Skampa در شهر الباسان Elbasan آلبانی اکران شد. شخصیت های مهمی از جمله خانم آربانا پریهانا Arbana Perihana بازیگر سرشناس آلبانیایی، نماینده مفتی شهر الباسان، نماینده بابا (رهبر روحانی شیعیان بکتاشی) در الباسان، رئیس تشکل جوانان الباسان در میان حاضران بودند. همچنین در میان شرکت کنندگان بازیگر فیلم و سریال، موسیقی دان، پزشک متخصص اطفال، وکیل، جرم شناس، کارمند خدمات اجتماعی، روزنامه نگار، حسابدار، کارمند بانک، معلم در کشور آلمان و برخی دیگر از طیف های مختلف شهر مشاهده گردید.



خانم رحیمی در خصوص زندانسازی مجاهدین خلق در مانز و محدودیت های قرون وسطایی در اردوگاه این سازمان در کشور آلبانی صحبت کرد و درخواستش از حضار این بود که این پیام را در فضای مجازی و در میان دوستان و آشنایان خود منتشر کنند تا بلکه به گوش دولتمردان آلبانی برسد و فکری به حال این مشکل حقوق بشری در خاک اروپا در قرن بیست و یکم بنمایند.

آقای آلدو سولولاری مدیر رسانه ای انجمن نجات آلبانی و کارگردان مستند، آقای سرفراز رحیمی، خانم کلیا جیپی Klea Xhepi و خانم آنجلا دوچی (سفیران انجمن نجات) سخنرانی کردند.





# بیانیه

## "ما شهادت می دهیم"

تعدادی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق که امکان نجات از این فرقه تروریستی را داشته اند، بیانیه مشترکی با عنوان **"ما شهادت می دهیم"** را به امضا رسانده اند.

متن بیانیه به شرح زیر است:

ما اعضای سابق، حاضر به شهادت علیه سازمان مجاهدین خلق و سران آن از جمله مسعود و مریم رجوی هستیم.

ما امضا کنندگان این بیانیه حاضریم در هر دادگاهی در هر جای دنیا که باشد، به شکل حضوری یا ارتباط تصویری، با شرح مفصل و با جزئیات کامل شهادت بدهیم که سازمان مجاهدین خلق و سران آن به طور مستقیم:

- ۱- در کشتار بی رحمانه و گسترده مردم ایران و عراق نقش فعال داشته است.
  - ۲- با دیکتاتوری جنایتکار عراق که به جزای اعمال خود رسید، طی ۸ سال دفاع مردم ایران برای دفع تجاوز خارجی، همکاری نزدیک و تنگاتنگ نظامی و اطلاعاتی علیه مدافعان و مرزبانان ایرانی داشته است.
  - ۳- بعد از اعلام آتش بس میان ایران و عراق، به اعتراف مکرر سرکرده این سازمان، برای برافروختن مجدد آتش جنگ تلاش بسیاری به کار برده و برنامه ریزی کرده است. (جنگ افروزی تحت عنوان استراتژی جرقه و جنگ)
  - ۴- در همکاری با سیستم سرکوب صدام حسین جنایتکار در عراق، در کشتار شیعیان در جنوب و مردم کردستان در شمال این کشور نقش فعال نظامی ایفا نموده است.
  - ۵- ابتدایی ترین حقوق انسانی اعضای خود و خانواده هایشان را نقض نموده و حتی اعضای خود را شکنجه و سر به نیست کرده یا به طرق مختلف به کشتن داده است.
  - ۶- تحت مدیریت مداخله جویانه خارجی، با تشکیل مزرعه ترول و ارتش سایبری، امنیت روانی و فیزیکی زنان و مردان ایرانی را از طریق فضای مجازی به خطر انداخته و تروریسم و خرابکاری را اشاعه داده است.
  - ۷- اعضای سابق خود که دیگر نخواسته اند همراه با این فرقه مخرب، خائن به کشور باشند را به کرات و به طرق مختلف مورد تهدید و ارباب و حتی درست کردن پاپوش های حقوقی در کشورهای خارجی برای ساکت کردن آنان قرار داده است.
- لذا ما برای شهادت علیه سازمان مجاهدین خلق و سران آن در تمام موارد فوق و ارائه ادله کافی در هر دادگاهی حاضر به ادای شهادت هستیم.

## انجمن نجات آلبانی پناهگاه قربانیان فرقه رجوی



سازمان مجاهدین خلق، به استفاده از خشونت، دستکاری ذهنی و روانی، و نقض آشکار حقوق بشر شهرت دارد. این سازمان سیستمی ساخته است که هر چقدر هم که بخواهد خود را در پس شعارهای آرمان گرایانه برای آزادی و دموکراسی پنهان نماید، اما در واقع نشان گر یک سیستم سختگیرانه کنترل و سرکوب افراد بی گناه است. سازمان مجاهدین خلق علی رغم تلاش هایش برای معرفی خود به عنوان نیرویی که برای آزادی تلاش می کند، مانند سایر گروه های تروریستی که از خشونت برای تحمیل اراده خود استفاده می کنند، عمل نموده است.

در واقع، مجاهدین خلق گروهی است که تحت لفاظی شکوهمند آزادی و عدالت عمل کرده، اما از هر ابزار ممکن برای نقض حقوق بشر استفاده نموده است. فعالیت های این سازمان شامل حملات مستقیم علیه غیرنظامیان، سوءاستفاده وحشیانه از اعضای آن و نقض ابتدایی ترین حقوق افراد بوده است. اعضای مجاهدین خلق، که بسیاری از آن ها از سنین جوانی به خدمت گرفته شده اند در سیستمی محبوس گردیده اند که در آن هر فرصتی برای آزادی غیرممکن است.

سازمان مجاهدین خلق، سازمانی است که از ترور و خشونت برای دستیابی به اهداف صرفاً سیاسی استفاده می کند، حقوق بشر را نقض می نماید و به فرصت های زندگی آزاد و آبرومندانه برای افراد پایان می دهد. در بسیاری از موارد، سازمان مجاهدین خلق از شکل تشدید شده ای از کنترل ذهن و یک





تکنیک دستکاری روانی استفاده کرده است تا اعضای خود را تحت انقیاد نگه داشته و آن ها قادر به تفکر مستقل نباشند. این شامل کنترل های مداوم، جدایی از خانواده، محرومیت از فرصت تماس با دنیای بیرون و همچنین اعمال فشارهای روانی قوی است.

مجاهدین خلق و سران آن با استفاده از تکنیک های پیچیده دستکاری ذهنی و روانی، چرخه بی پایانی از خشونت و ترور ایجاد کرده اند که زندگی بسیاری را نابود نموده و هویت افراد بی گناه را مخدوش کرده است. این شکل دیگری از تروریسم است که در آن از افراد برای اهدافی استفاده می شود که نفع واقعی برایشان ندارند.

در جهانی که به دنبال صلح و عدالت هستیم، مهم است که اجازه ندهیم سازمان هایی مانند مجاهدین خلق به اعمال خشونت و ترور علیه افراد بی گناه ادامه دهند. انجمن نجات آلبانی، که وظیفه آن ادغام ایرانیانی است که تحت نفوذ مجاهدین خلق بوده اند، به اعضای سابق مجاهدین خلق فرصت هایی برای زندگی جدید ارائه می دهد. این انجمن تعهدی قوی برای کمک به این افراد برای فرار از این سیستم ظلم و ستم داشته و فرصت هایی برای زندگی آبرومندانه و آزاد در جامعه آلبانی و فراتر از آن در اختیار قرار می دهد.

کمک به این افراد برای مقابله با عواقب آسیب های ناشی از تجربه حضور در سازمان مجاهدین خلق ضروری است. این انجمن مسیری ممکن را برای کسانی که می خواهند بهبود یابند و زندگی خود را تجدید کنند، فراهم می نماید و فرصتی را برای بازگشت آن ها به جامعه، بدون ترس از تبعیض و حاشیه سازی فراهم می سازد.

آلدو سولولاری





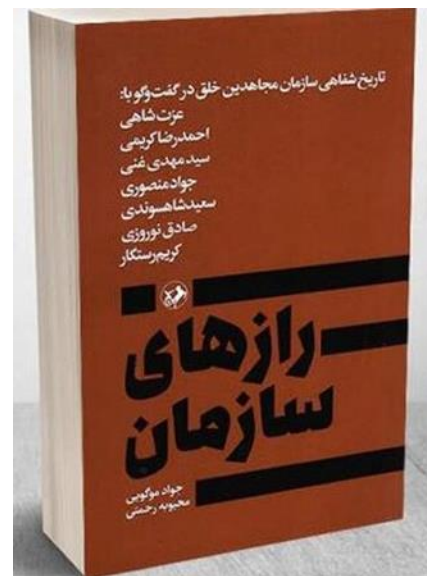
## رازهای سازمان

### تاریخ شفاهی سازمان مجاهدین خلق

به کوشش جواد موگویی - انتشارات امیرکبیر

این کتاب در قالب مصاحبه هایی با چند چهره مبارز و مرتبط با این سازمان تدوین شده است و سعی دارد نگاهی تاریخی به سازمان مجاهدین خلق ایران بیاندازد و با استفاده از دیدگاه های افراد نزدیک به سازمان و درگیر در فعالیت های آن، تصویری از درون سازمان ارائه دهد. راویان مصاحبه های کتاب شامل افرادی همچون احمد عزت شاهی، احمدرضا کریمی، سعید شاهسوندی، کریم رستگار و سید مهدی غنی هستند که هر یک از زوایای مختلفی به سازمان و تجربیات خود از حضور در آن پرداخته اند.

این کتاب به چالش های ایدئولوژیک و بحران هویتی سازمان می پردازد که پس از انقلاب اسلامی و اختلاف با نظام جمهوری اسلامی شدت گرفت. با توجه به دیدگاه های مصاحبه شوندهگان، سازمان پس از انقلاب دچار نوعی سرگشتگی ایدئولوژیک شد. افرادی مانند کریم رستگار و سید مهدی غنی این موضوع را مطرح می کنند که سازمان در سال های اولیه پس از انقلاب، برای حفظ بقا و اثرگذاری سیاسی، دست به تغییراتی در مواضع ایدئولوژیک و استراتژی های مبارزاتی خود زد. این تغییرات که شامل سازگاری با اصول سوسیالیستی و حتی همسویی با حکومت های خارجی بود، باعث از دست رفتن اعتماد داخلی و شکاف های عمیق درون سازمان شد.



"رازهای سازمان" به عنوان یک اثر تاریخ شفاهی، توانسته بخشی از تاریخ پنهان و مبهم سازمان مجاهدین خلق را آشکار سازد. با این حال، برخی نقدها نیز به کتاب وارد است. یکی از انتقادات اساسی به کتاب، احتمال جهت گیری های شخصی مصاحبه شوندهگان و حتی خود گردآورنده است که ممکن است بر صحت و بی طرفی روایت ها تأثیرگذار باشد. با وجود این، کتاب از نظر محتوایی و روش گردآوری اطلاعات، یکی از مهم ترین منابع برای مطالعه سازمان مجاهدین خلق و تاریخ سیاسی ایران در دهه های گذشته به شمار می رود.



## انقلاب ایدئولوژیک مریم

### سرآغاز درهم ریختن بنیاد خانواده

پاییز ۱۳۶۸ فرا رسیده بود ...

مسعود و مریم که شکست در عملیات فروغ جاویدان را تجربه کرده بودند، خود را با مردان و زنانی مواجه می‌دیدند که همسرشان را از دست داده بودند و اینک یا در سوگ قرار داشتند و یا با فرزندان یتیم مواجه بودند که به مادر نیاز داشتند. علاوه بر آن، هزاران جوان مجرد نیز طی چند سال گذشته به مجاهدین پیوسته بودند که همگی به مرور خواهان تشکیل خانواده بودند. به ویژه که پس از آتش بس، بین ایران و عراق، هیچ چشم اندازی برای جنگ (که با وجود آن بتوان به آینده امیدوار شد) وجود نداشت و برای بسیاری این پرسش را ایجاد می‌کرد که وقتی جنگی برای سرنگونی در چشم انداز نیست، در عراق چه کار می‌کنیم و چرا نباید تشکیل خانواده بدهیم؟

در چنین شرایطی، ستاد فرماندهی مجاهدین به این نتیجه رسیده بود که با برگزاری یک سلسله ازدواج های تشکیلاتی، بخشی از اعضا، به ویژه فرماندهان و کادرهای حفاظت نزدیک مسعود را راضی نگه دارد. اما مناسبات مجاهدین برخلاف جامعه آزاد، دارای آمار یکسانی از زن و مرد نبود و جمعیت مردان عملاً ۳ برابر زنان موجود در تشکیلات بود و این مشکل، پس از عملیات فروغ جاویدان (مرصاد) که گروهی از سربازان اسیرشده به مجاهدین پیوسته بودند، و آنگاه در بهار ۱۳۶۸ با ورود صدها نیروی جدید از اردوگاه اسیران جنگی عراق مضاعف شده بود. به همین خاطر، یکی از



فرماندهان لشکر به اسم "حسین ربوبی" از سوی مسعود رجوی موظف شد تا مسأله ازدواج‌ها را دنبال کند. وی مدام به مقرهای مختلف می‌رفت و برای مردان جلسه می‌گذاشت و از مشکلاتی که سازمان با آن مواجه بود می‌گفت.

حسین که با نام تشکیلاتی "برادر فضلی" شناخته می‌شد، پس از مقداری توضیحات پیرامون ازدواج و مشکلات موجود گفت: "ما مشکلات شما را می‌دانیم، اما سازمان نمی‌آید به کسی زن بدهد، به همین خاطر هر کسی فکر می‌کند آنقدر دچار مشکل جنسی است که نمی‌تواند تحمل کند، باید بهای آن را بپردازد و تناقض خود را برای سازمان بنویسد. اما این را هم بدانید که ما در اینجا به اندازه کافی زن نداریم. با این حال اگر کسی خواهان ازدواج است و در خانواده اش دختر دایی یا دختر عمو و... دارد، آدرس شان را به سازمان بدهد تا آن‌ها را به عراق بیاوریم."

او با این توضیحات کاری می‌کرد که: اولاً خیلی‌ها به خاطر شرم انقلابی و یا فرهنگی و خانوادگی نتوانند به راحتی مشکل جنسی خود را مطرح نمایند و خواهان ازدواج شوند (و توی خودشان نگه دارند). دوم این که اگر هم مطرح کردند چندان انتظاری برای پاسخ نداشته باشند و نهایتاً اگر کسی فریب خورد و یکی از زنان اقوام خود در ایران را معرفی کرد، بتوانند او را به عراق بکشانند و آمار نیروها را بالا ببرند و به صدام نشان دهند که همچنان قادر به جذب نیرو از داخل هستند.

... ازدواج‌های زنجیره‌ای که چند ماه پس از فروغ جاویدان سرعت گرفته بود، پس از یک سال نه تنها به نتیجه مطلوب مسعود نرسید، بلکه معضل دیگری را به وجود آورد. به این شکل که بخشی از نفرات ازدواج کرده، به طور طبیعی خواهان فرزندآوری شدند و رسماً در برخی نشست‌ها مطرح کردند که "ما الان دیگر مشکل جنسی نداریم، اما می‌خواهیم بچه دار شویم." این قضیه، زنگ خطر را برای مسعود و مریم به صدا درآورد و به شدت با آن مخالفت کردند و با این بهانه که ما در عراق و در شرایط ویژه و "جنگ" قرار داریم و امکانات و شرایط لازم برای تشکیل خانواده فراهم نیست، ایده فرزندآوری را به کلی رد کردند. همین مسأله باعث شد که برخی از زن و شوهرهای جوان درخواست جدایی بدهند که خشم و ناراحتی مسعود و مریم را به دنبال داشت، چرا که آن‌ها تصور می‌کردند با ازدواج می‌توان کادرها را در مناسبات حفظ کرد اما اکنون متوجه می‌شدند که برخلاف تصورشان، بخشی از نفرات پس از ازدواج به فکر داشتن یک زندگی معمولی می‌افتند و دیگر طالب زندگی تشکیلاتی و پرضابطه مجاهدین نیستند. به همین خاطر، مسعود برای جلوگیری از ریزش نیرو، دست به اقدام دیگری زد تا عملاً شیرازه خانواده در مجاهدین از هم پاشیده شود. کلید این حرکت گسترده با انتخاب مریم به عنوان مسئول اول مجاهدین زده شد.



روز ۲۶ مهر، روزی سرنوشت ساز در تاریخ ارتش رجوی بود. در این روز مسعود فرماندهان لشگرها و ستادها را در سالن کوچک ستاد خود گرد آورد و با خواندن یک متن، مریم قجر عضدانلو را به عنوان مسئول اول سازمان معرفی کرد. این حکم، سرآغازی برای یک دگرگونی گسترده ایدئولوژیک در مناسبات مجاهدین بود. روز بعد از این برنامه، در همه بخش ها نشست های مجزا برگزار شد

... نشست های انقلاب از صدر مجاهدین کلید خورده بود و اینک به رده های دوم و سوم تشکیلاتی رسیده بود. گریه ها و سوزهایی که برآمده از رخدادی سهمگین بود بر قلب و روح آن ها فرود می آمد. در این جلسات افراد باید به نقطه ای می رسیدند که همسر خود را «پاشنه آشیل» مبارزه قلمداد کنند و او را، مانع رهایی از قید و بندهای جنسی و جنسیتی تشخیص دهند. رسیدن به این نقطه که اصلاً ساده نبود، نقطه تحول هر فرد در انقلاب ایدئولوژیک مریم محسوب می شد. گامی سخت، سنگین و ویرانگر برای در هم ریختن بنیاد خانواده و گرفتن طلاق از همسرانی که هیچ مشکلی با هم نداشتند و همدیگر را بسیار دوست می داشتند آغاز شده بود.

حامد صرافپور



## سند سکوت

بیشتر افرادی که در گذشته قصد پیوستن به سازمان مجاهدین و به اصطلاح ارتش آزادیبخش ملی را داشتند طبعاً، تحت تاثیر تبلیغات دروغین سازمان قرار گرفته و به عراق می آمدند. از ابتدا برای مدتی در مکانی ایزوله محصور و نگهداری می شدند و دوره ای را به عنوان ورودی یا پذیرش می گذراندند. در این دوره افراد توسط فرماندهان پذیرش مجبور می شدند روزها و هفته ها بنشینند و تمام دوره های زندگی خود را از دوران نوجوانی یا بهتر بگوییم از روزی که یاد و حافظه آن ها یاری می کند را به صورت مکتوب بنویسند و تحویل فرماندهان بدهند.

در این پروسه افرادی مجرب و خبره از مسئولین تشکیلات (مسئولین پذیرش) بالای سر آن ها هستند که افراد را تشویق کنند تا گذشته خود را تخریب و نقد کنند، آنچه تهمت و نارواست به خود نسبت دهند، عمدتاً تشویق و ترغیب می شدند تا به خود تهمت ها و انحرافات اخلاقی نسبت دهند و آنقدر خوار و ذلیل شوند تا مورد قبول قرار گیرند.



در نشست ها و جلسات شستشوی مغزی و اهرم های کنترل ذهن از جمله نشست های انقلاب، بند های مختلف، بند ج و د، عملیات جاری و دیگ و غسل هفتگی، جوانانی بسیار با اخلاق، متین و دارای شخصیت های معقول و منطقی ناگزیر شده اند تهمت های اخلاقی به خود بزنند که اساساً برای هیچ کس قابل باور نیست و البته خود همان افراد بعداً که متوجه شدند ایدئولوژی و تفکر مسعود رجوی هیچ ارمغانی جز دروغ و ریاکاری و فریب ندارد، دچار مشکلات روحی و روانی شده اند که دیگر کار از کار گذشته است.





همه دست نوشته هایی که از افراد تازه وارد دریافت و جمع آوری می شد، بایگانی می شود و برای افراد پرونده تشکیل می شود. این دست نوشته ها به عنوان اسنادی برای روز مبدا نگهداری می شود تا:

اولاً: افراد به اصطلاح تشکیلات، پل پشت سر خود را خراب کنند و راه بازگشت به ایران و جامعه را نداشته باشند.

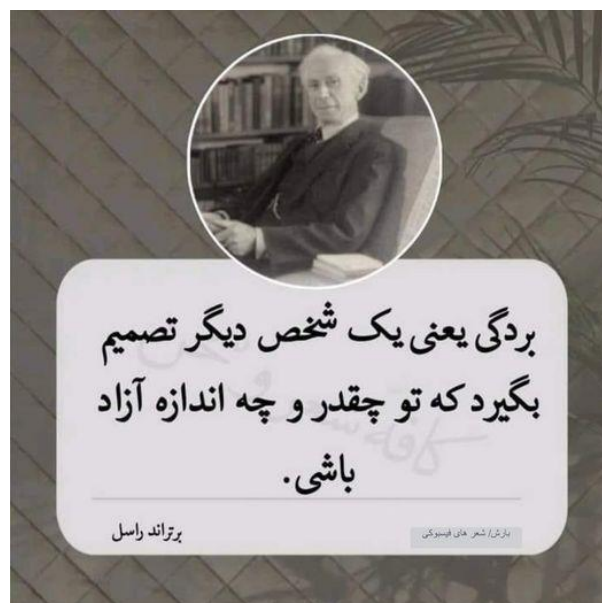
ثانیاً: در بین شهر و محل زندگی و اقوام و بستگان خرد و خمیر شده باشند و بلافاصله به عنوان اهرم کنترل توسط تشکیلات در رسانه ها اعلام و به نمایش گذاشته می شوند.

ثالثاً: در صورتی که در داخل تشکیلات به قول مسئولین "نق بزنند" یا انتقاد کنند و معترض باشند، بلافاصله این اسناد را برایشان رو کنند که فراموش نکنند در گذشته آلوده بودند، حتی در نشست ها مسئولین زن با الفاظ رکیک به این افراد همان اتهامات را تکرار می کنند و می گویند مگر خودت نگفتی چه کاره بودی؟

تقریباً همه این اسنادی را که سازمان مجاهدین بعد از جدایی افراد علیه آن ها رو می کند و در رسانه ها می چرخاند دقیقاً همان دست نوشته های ابتدای ورود است که با هزاران ترفند از افراد گرفته شده است.

این همان تشکیلاتی ست که خود را انقلابی، دمکراتیک و مدافع آزادی و طبقه محروم می نامد و ادعا می کند که افراد از بالا به پایین و از پایین تشکیلات به بالا مجاز و محق انتقاد هستند اما با پرونده سازی و سیاه نمایی گذشته افراد "سند سکوت" دریافت می کنند.

علی مرادی





## انگیزه های ماندن در فرقه رجوی

به گفته کارشناسان و پژوهشگران حوزه فرقه ها، فرقه های مخرب معمولاً از دل ادیان شکل می گیرند. رهبران فرقه ها عناصری از معنویت و دین های آسمانی را به هم می آمیزند و اغلب برای ترغیب پیروان خود به ماندن و ادامه دادن از واژگانی چون نجات، فلاح، رستگاری و شفا استفاده می کنند. فرقه هایی چون جیم جونز، مانسون و بسیاری دیگر که جنایت های فراوانی را رقم زدند در واقع فرقه هایی از دل مسیحیت بودند.

در فرقه ای که مسعود رجوی بیش از چهار دهه پیش تشکیل داد، مجاهدین خلق اگر چه در معنی "مبارزان آزادی مردم" بودند اما در حقیقت رهروان راه مسعود شدند. راهی که بنا بود این افراد را پس از سرنگون کردن حکومت ایران به "جامعه بی طبقه توحیدی" برساند.

امروز نزدیک به نیم قرن از ظهور فرقه رجوی گذشته است و هدفی که سران فرقه بیش از همه مدعی آن هستند یعنی سرنگونی حکومت ایران محقق نشده است. در عوض بسیاری از اعضا از تشکیلات مجاهدین خلق سرخورده، ناامید و جدا شده اند. بسیاری بر اثر فشار و شکنجه روحی و جسمی زیاد حاکم بر فرقه رجوی، از آن فرار کردند.

در واقع، تشکیلات رجوی تقریباً نتوانسته است هیچ عضو جدیدی در سال های اخیر به قرارگاهش در مانز آلبانی افزوده کند، از سوی دیگر، خلق ایران به خاطر سال های همدستی با صدام حسین و مزدوری برای آمریکا و اسرائیل سرشار از حس تنفر و انزجار نسبت به مجاهدین خلق هستند. در این شرایط،



پرسش مهمی که در ذهن بیشتر افرادی که به موضوع مجاهدین خلق نزدیک می شوند، شکل می گیرد این است که چرا این شمار نسبتاً زیادی از انسان های بالغ (حدود دو هزار نفر) کماکان در شرایط زیستی نامناسب، محروم از زندگی آزاد، و تحت شرایط سرکوب و خفقان فرقه ای در تشکیلات مانده اند؟

**محمدرضا ترابی (کودک سرباز پیشین مجاهدین خلق) در پاسخ به این سؤال می گوید:**

"می دانید منتظر چی هستید؟ **رستگاری!** مسعود رجوی به آن ها قول داده اگر تا آخر عمرشان مجاهد بمانند، در آن دنیا یک راست و بدون حساب و کتاب به بهشت می روند. باور کنید عین کلمات مسعود رجوی است. او ساعت ها و روزها نشست می گذاشت و با استفاده از آیات قرآن این را در اذهان اعضای مجاهدین تئوریزه می کرد.

امروز انگیزه سرنگونی در بین مجاهدین خلق از بین رفته است و بیشتر مجاهدین به انگیزه رستگاری در تشکیلات مانده اند.

فرماندهان تشکیلات و در رأس آن ها مسعود رجوی با سوءاستفاده از آیات قرآن و احادیث سعی بر ایجاد احساس گناه و عذاب وجدان در اعضای فرقه داشتند. به گونه ای که اگر در روزهای آخر حضورم در درون فرقه به طور پنهانی با دوستانم در بیرون از فرقه تماس نداشتیم، همین دستاویزهای معنوی مرا مجاب به ماندن می کرد."

مزدا پارسی





## برده رجوی نیستم

آقای خلیل انصاریان:

۳۰ سالی که در تشکیلات پوشالی رجوی عمرم را سپری کردم، باور و اعتقاد داشتم که برای آزادی وطنم به رجوی پیوستم. او سالانه از ما بیعت می گرفت و آن را مکتوب می کرد. به خیال خودمان واقعاً یک رهبر است چرا که رجوی دنبال مطامع و قدرت های جاه طلبانه خودش بود وقتی از تشکیلات رجوی خارج شدم تازه متوجه شدم چه رکبی خوردم و جوانی ام را از دست دادم. رجوی ۳۰ سال از من بیگاری کشید طوری وانمود می کرد که هر کس از تشکیلات و سازمان جدا شود یک خائن است، پشت کرده به انقلاب خار مریم است و در یک کلام مانند خوک و خنزیر می باشد. با این اوصاف همه اعضا را مجبور به ماندن می کرد و هیچ کس جرات نداشت که درخواست جدایی از سازمان را بنویسد و به مسئولین بدهد.

هر عضوی که جرات می کرد و درخواست جدایی را به مسئولین می داد، فرد را ایزوله کرده و با تطمیع و صحبت و فشار می خواستند آن فرد را از خارج شدن منصرف کنند. در بسیاری از موارد موفق بودند و نفرات را تا چندین سال در تشکیلات نگه داشتند از جمله مرا هم در چندین نشست برده و با تطمیع می خواستند نگه دارند ولی من دست رد به سینه همه آن ها زدم و روی حرف خودم که جدا شدن از سازمان بود مصر بودم. در روز ۱۱ فروردین اوکی کردند که من جدا شوم.



خلیل انصاریان هنگام پیوستن و جدایی از سازمان مجاهدین



پس از اوکی شدن تازه داستان های سازمان و مسئولین شروع شد. چندین امضا با زور از من گرفته شد و اما جالبی بحث همین جاست که برای دادن کمک هزینه چندین برگه را باید امضا می کردم که در ماه ۲۵۰ یورو به من کمک هزینه بدهند و در آن برگه ها نوشته شده بود که این پول می بایست صرف سرنگونی رژیم شود و این پول مربوط به خون شهدا است و به مدت ۶ ماه کمک هزینه به تو می دهیم و پس از پیدا کردن کار می بایست این پول ها را به سازمان برگردانم. ۳۰ سال از من بیگاری کشیدند بدون پرداخت پول و حالا از من امضا می گیرند که این پول خون شهدا است و باید به سازمان برگردانم. فریب و دغل بازی و ریاکاری رجوی تمامی ندارد.

امروز خدا را شاکر هستم که خودم را از جهنم رجوی آزاد کرده ام و زندگی آزاد را مجدداً تجربه نمودم. در دنیای آزاد خبری از عملیات جاری، غسل روزانه و هفتگی نیست. از خاموشی و بیدارباش خبری نیست. هر طور خواستم لباس می پوشم و هر چه دلم خواست غذا می خورم و دیگر خودم را برده رجوی نمی دانم. خودم تصمیم می گیرم که چگونه زندگی کنم و یک روز آزاد زیستن را به دنیایی عوض نمی کنم چرا که هر تماسی با اعضا خانواده می گیرم نفس تازه ای می گیرم و لعنت و نفرین به رجوی می فرستم که از نعمت خانواده مرا محروم کرده بود.

**ابلاغیه قطع رابطه و کمک مالی به خلیل انصاریان**  
۱۹ آذر ۱۳۹۹

خلیل انصاریان اسیر جنگی پیوسته به ارتش آزادیبخش، بر روی خون مجاهدان اشرفی و مجاهدان زندانی در لیبرتی با هزینه زیاد، در شهریور ۱۳۹۵ به آلبانی اعزام شد اما در فروردین سال ۱۳۹۷ اعلام بریدگی کرد. او تا به حال بیش از یک میلیون لک از سازمان مجاهدین خلق ایران کمک مالی دریافت کرده است.

به دلیل امتناع نامبرده از موضعگیری قابل انتشار و مرزبندی علنی با مزدوران افشا شده وزارت اطلاعات که برخلاف تعهدات خود اوست، از این تاریخ هرگونه ارتباط و کمک مالی مجاهدین با خلیل انصاریان به خاطر وضعیت مشکوک وی قطع می شود.

نماینده ساکنان اشرف ۳ در آلبانی . حسن نایب آقا





خانه مزدوران را بشناسید

**ابلاغیه قطع رابطه و کمک مالی به خلیل انصاریان**  
دی ۱۱، ۱۳۹۹



**ابلاغیه قطع رابطه و کمک مالی به خلیل انصاریان**



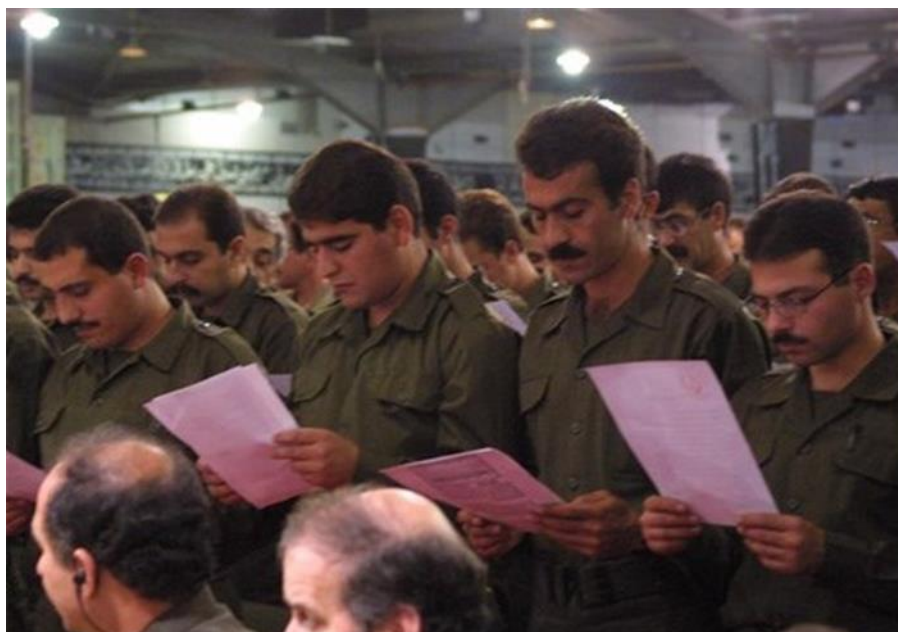


## سرکوب سوژه

رجوی برای جلوگیری از ریزش نیروهایش نشست های عملیات جاری را ابداع کرد. همانطور که از اسمش پیداست عملیات جاری یعنی همه افراد مکلفند و موظفند به صورت روزانه در نشست های عملیات جاری به خودشان انتقاد کنند. در کاغذ فاکت های خودشان را می نویسند و سپس در حضور جمع می خوانند.

فردی که فاکت می خواند به او سوژه گفته می شود، بعد از خواندن فاکت ها، نوبت جمعی که در نشست حضور دارند می رسد. آن ها بایستی تک به تک بلند شوند علیه سوژه موضعگیری کنند. اگر حتی فاکت های فرد سوژه درست و واقعی هم باشد، به عبارتی اگر فرد سوژه به اصطلاح مجاهدین دستش را درست رو کرده باشد، باز هم همه آن هایی که در نشست حضور دارند بایستی بلند شوند علیه آن فرد موضع بگیرند و در این بین هزار حرف نامربوط هم نثار سوژه کنند.

ضابطه تشکیلات در رابطه با عملیات جاری این بود که سوژه بایستی به حرف های بقیه گوش کند. یعنی انتقاد هایی که به او می کنند فقط گوش کند و حق پاسخگویی را ندارد. اگر افراد غیرواقعی هم انتقاد کردند باز هم سوژه حق ندارد تکذیب کند. باید اشاره کنم مسعود رجوی درباره این نشست ها گفته بود جمع حکم رهبری را دارد. یعنی اگر انتقاد غیرواقعی هم کرده باشند یا به فرد سوژه توهین هم کنند یا هر حرف نامربوط و توهین آمیز هم بزنند، باز هم اشکالی نیست! زیرا جمع حکم رهبری دارد.



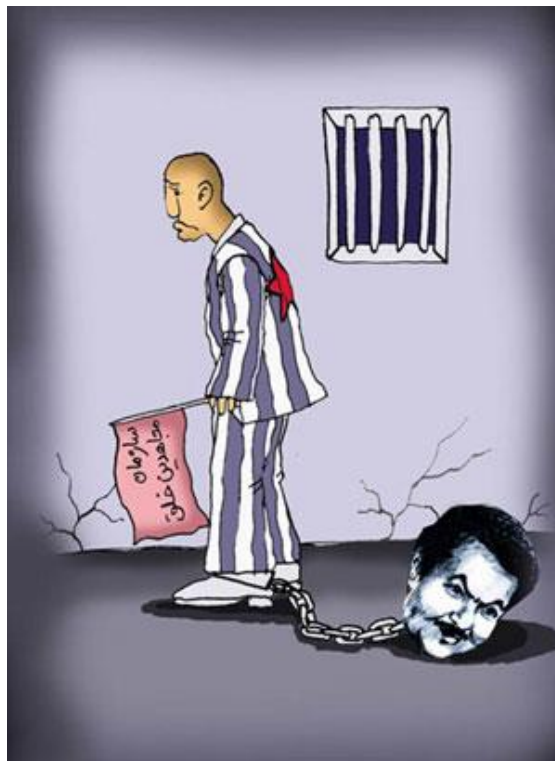




رجوی با بیان این عبارت دست افراد را باز گذاشته بود تا هر بلایی را سر سوژه بیاورند. هدف رجوی سرکوب افراد بود، مخصوصاً افرادی که نسبت به تشکیلات زاویه داشتند یا مسأله دار بودند. رهبری سازمان با این ابزار می خواست کنترل اوضاع را همواره در دست داشته باشد، زیرا بعد از عملیات دروغ جاویدان ریزش ها بالا گرفته بود و هر چه جلوتر می آمدیم بیشتر و بیشتر می شد. رجوی در مخمصه گیر کرده بود و مجبور گردید با سرکوب و ارباب خطش را پیش ببرد.

برخلاف ادعای دروغین سازمان، افراد برای وارد شدن به سازمان هیچ سختی ندارند و ورود سهل و آسان است! اما همین که وارد تشکیلات شدند دیگر خارج شدن از تشکیلات بسیار سخت و مصیبت بار است. افراد جدا شده را در تشکیلات زندانی و شکنجه روحی و روانی می کنند، حتی افرادی زیر شکنجه کشته شدند. وقتی مسئولین تشکیلات می دیدند فرد معترض از موضع خودش کوتاه نمی آید نهایتاً آن فرد را راهی زندان ابوغریب می کردند تا طبق قوانین عراق ۸ تا ۱۰ سال آن هم در مخوف ترین زندان، حبس شوند و در نهایت معلوم نبود زنده بیرون می آیند یا خیر! با این اوصاف کم نبودند افرادی که زندان ابوغریب را تحمل کردند. عده ای هم ترجیح دادند که زندان ابوغریب را تحمل کنند اما در تشکیلات فرقه ای رجوی نمانند.

محمد رضا گلی





## فرقه رجوی، تسخیر ذهن و اسارت

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و قیام مردمی علیه دیکتاتوری مطلق پهلوی؛ در حالی که همه ی مردم همت و تلاششان برای آبادانی و ساختن ایران بود و ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران تنها دغدغه آحاد مردم به شمار می رفت گروهک های مختلف بدون اسم و نشان سر برآوردند و مصالح عالی کشور و ایران سربلند را مورد تهدید قرار می دادند. از جمله سازمان هایی که در این دوره فقط و فقط به منافع گروهی خود می اندیشیدند سازمان مجاهدین خلق بود. سازمانی که به وسیله مسعود رجوی به تخیلات و اوهمات قدرت پرستی و جاه طلبانه اش فکر می کرد و تحت عناوین مختلف فریبکارانه به قدرت پرستی روی آورد و با متشنج کردن فضای جامعه و تبلیغات مسموم آتش بیار میدانی شد که همان خلقی که ادعا می کند برای آن مبارزه می کند، صدمات فراوانی از آن دیدند.

مسعود رجوی با تصمیمات غلط و غیرمنطقی و غیرواقع بینانه سازمان را وارد مرحله ای کرد که سود آن را تنها دشمنان مردم ایران می بردند؛ مرحله ای که مسعود رجوی با شروع آن به آرمان های واقعی مردم ایران خیانت کرد و قلب های زیادی را جریحه دار نمود و این از همان طینت و سرشت غیرانسانی مسعود رجوی نشأت می گرفت که در عالم خیال و توهم دنبال نشستن بر اریکه قدرت بود. با این عمل مسعود رجوی فاصله پایگاه محدود اجتماعی سازمان تنگ تر شد و به این خاطر چاره ای جز فرار و گریختن به خارج کشور نداشت و با فرار مفتضحانه اش در مسیری قدم نهاد که تنفر مردم ایران نسبت به او و سازمان مجاهدین خلق دوچندان گردید.

این سازمان خارجه نشین و جدا از توده های مردم در مواجهه شدن با شکست های خطوط و مشی به اصطلاح مبارزاتی و نظامی اش که بر پایه تحلیل های ذهن معیوب رجوی از شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه فاش می شد هر روز به باتلاق سیاسی نزدیک و نزدیک تر می شد. ترورهای کور و خشونت بار سازمان مجاهدین، موجب انزجار مردم و جدایی هر چه بیشتر مجاهدین از جامعه شد و این عکس العمل طبیعی و واقعی مردمی است که خیانت را بر نمی تابند و از کشتار و خونریزی سران گروه مخرب رجوی اعلام بیزاری می کنند.

بنابراین سازمان مجاهدین که در عالم خیال بر پایه های نادرست قدم در راه ترور و کشتار نهاده بود در ادامه به تشکیلات فرقه ای تبدیل شد، هر چند از ابتدا تا حدودی این ویژگی های فرقه در سازمان مجاهدین وجود داشت اما با اعلام انقلاب ایدئولوژیکی در سال ۱۳۶۴ این سازمان در تمامیت آن خصائل



و ویژگی ها و معیارهای فرقه را به خود اختصاص داد و با رفتن به عراق با چتر حمایتی رژیم بعث با شدتی بی وقفه و بی امان در مسیر تبدیل شدن به فرقه ای تمام عیار پیش رفت.

فرقه ای که با شستشوی مستمر مغز نیروها و تحمیل اراده سران گروه به افراد حاضر در تشکیلات، تمام باورها و ارزش های انسانی شان را به نابودی کشاند. افراد حاضر در تشکیلات مجاهدین خلق سال هاست درگیر اسارتی هستند که شاید فهمش برای همه آسان نباشد. چرا که این اسارت تنها و تنها شامل سیم خاردارها و میله های فلزی و یا حصارهای بلند نبوده و نیست بلکه این اسارت و تسخیر ذهن ها است. به عبارتی سازمان مجاهدین خلق زندانی است که با دربند کشیدن ذهن های افراد به یک زندان عینی تبدیل شده است تا رهبری فرقه همچنان در مسیر بلند پروازی های احمقانه اش پیش برود.

رجوی با این زندان بزرگ هر گونه روزنه ای را کاملاً بسته و جاده ای را برای تمام نیروها ترسیم و نشان داده بود که یک طرفه و تنها به خودش منتهی می شد یعنی تمام علائق و وابستگی های افراد فرقه به او منتهی می شود تا جایی که نمی توان این علائق، محبت و عاطفه نسبت به رهبری فرقه را با شخص دیگر تقسیم کرد. فرد تشکیلاتی، تمام عیار بایستی در اختیار فرقه بوده و با نظم تشکیلاتی آهنین همانند یک برده ی حلقه به گوش در اختیار و اراده رهبری فرقه باشد و فرامین او را مو به مو اجرا نماید.

مراد زارعی



# Ψ

روانشناسی

## فریب - دروغ



### فریب به چه معناست؟

فریب تلاشی عمدی است که فرد یا افرادی برای پنهان کردن، ایجاد اطلاعات جعلی یا دستکاری اطلاعات واقعی یا احساسی با استفاده از ابزارهای کلامی یا غیرکلامی انجام می دهند. نتیجه این تلاش ممکن است با موفقیت همراه بوده یا ممکن است ناموفق باشد، در هر صورت هدف آن این است که دیگران چیزی را باور کنند که نادرست است.

فریب زمانی اتفاق می افتد که شخصی تلاش می کند دیگری را متقاعد کند که آنچه را که خودش می داند نادرست است بپذیرد و این عمل را معمولاً به منظور کسب منفعت یا اجتناب از مجازات انجام می دهد.

### انواع مختلفی از فریب وجود دارد:

**دروغگویی:** دروغ رایج ترین شکل فریب است و می تواند اشکال مختلفی داشته باشد. دروغ می تواند از طریق کلمات یا با زبان بدن انجام شود.

**حذف:** از قلم انداختن شکلی از فریب است که در آن اطلاعات مهم به منظور گمراه کردن یا فریب کسی حذف می شود.

**اغراق:** اغراق شکلی از فریب است که در آن حقیقت به این منظور که تأثیرگذارتر یا هیجان انگیزتر شود، زینت داده می شود یا از تناسب خارج می شود.



**کم بیان کردن:** کم بیان کردن مخالف اغراق است و شامل این است که چیزی کمتر از آنچه که هست، مهم یا تأثیرگذار به نظر برسد.

**اظهارات گمراه کننده:** جملات گمراه کننده آن هایی هستند که کاملاً درست نیستند و برای فریب یا گمراه کردن شنونده استفاده می شوند.

**دروغ های سفید:** دروغ سفید، دروغی است که به منظور جلوگیری از آسیب رساندن به احساسات دیگران یا ایجاد احساس بهتر در آن ها گفته می شود. در حالی که این دروغ ها از نظر فنی هنوز دروغ هستند، اما به طور کلی بی ضرر در نظر گرفته می شوند.

### **دروغ ممکن است به دلایل مختلفی گفته شود از جمله:**

میل به حفظ چهره

هدایت و مدیریت تعاملات اجتماعی

اجتناب از تنش یا درگیری

حفظ روابط بین فردی

دستیابی به قدرت در روابط بین فردی

### **دروغ ها به دو دسته کلی تقسیم می شوند که عبارت اند از:**

دروغ های خوش خیم (بی ضرر و قابل قبول)؛

دروغ های استنمارگرانه (مضر و غیرقابل قبول).

وقتی که دروغ گفتن برای فردی به یک عادت تبدیل شود یا بدون هیچ هدف قابل تشخیصی درباره خود و دیگران دروغ بگوید و حتی در موقعیت هایی که ادعاهایش آشکارا نادرست است، باز هم دروغ بگوید؛ احتمالاً آن فرد یک **دروغگوی پاتولوژیک** است. محققان بر این باورند که چنین افرادی ممکن است از دروغ به عنوان راهی برای کنترل یا جلوگیری از ناامید کردن دیگران استفاده کنند. همچنین دروغ های آن ها ممکن است نوعی خیال بافی باشد.



دروغگویی بیمارگونه با این که یک اختلال روانی در نظر گرفته نمی شود؛ اما ممکن است نشانه ای از وجود یک اختلال شخصیتی باشد. دو مورد از اختلال هایی که ممکن است با دروغگویی پاتولوژیک ارتباط داشته باشند عبارت اند از:

- سایکوپات (Psychopathy) یا اختلال شخصیت ضد اجتماعی که با فقدان همدلی و کمرنگ شدن سایر حالات عاطفی مشخص می شود.

- اختلال شخصیت خودشیفته

### **برخی از حالات رفتاری در زمان دروغ گفتن عبارت اند از:**

تکان دادن سر

حالت چهره منفی یا نگران

افزایش زیر و بمی صدا

برخی تغییرات در حالات تماس چشمی

سفت تر شدن حالت بدن نسبت به زمانی که شخص حقیقت را بیان می کند.

فریب و دروغ گفتن به هر شکلی ممکن است بر سلامت روانی انسان تأثیرگذار باشد یا از آن تأثیر بگیرد. در واقع وقتی فردی به طور مداوم در گفتن حقیقت شکست می خورد و از این که خود واقعی اش باشد احساس امنیت نمی کند احتمالاً نیاز به کمک درمانی دارد.

برداشت از سایت: برآیند رشد و توسعه فردی

**اندکی از مردم را می توان برای همیشه فریب داد.**

**همه مردم را نیز می توان برای مدت اندکی فریب داد.**

**اما نمی توان همه مردم را برای همیشه فریب داد.**

آبراهام لینکلن





## عداوت رجوی با عشق و عاطفه

از سال ۶۹ سازمان مجاهدین در پادگان اشرف عراق در نتیجه جمع بندی عملیات مرصاد به این نتیجه رسید که علت شکستش در این عملیات نقش خانواده است و وابستگی های عاطفی! برای توجیه این خیانت بزرگ با سوءاستفاده از دین و امام حسین به جای درس گرفتن، به راه خیانت بار دیگری متوسل شد که کانون خانواده را متلاشی کند. مسعود رجوی در آن نشست ها و جلسات به شدت توسط اعضا و هواداران زیر ضرب انتقاد بود و همه نیروها از کشته شدن دوستان و همزمان و بعضاً همسران شان سخت غضبناک بودند .

به طور طبیعی هر فرد که الفبای نظامی را می دانست به این نتیجه می رسید که رجوی این نیروها را برای قربانی شدن به میدان جنگ فرستاده است، اما مسعود رجوی نقطه پایان و بود و نبود خود و سازمانش را دیده بود و ترجیح داد همه نیروها را برای بقای خودش قربانی کند.

مسعود رجوی در عملیات فروغ جاویدان بیش از ۱۵۰۰ نفر را قربانی تصمیم نابخردانه و خیانت بار خود کرد اما حاضر نشد و در حقیقت صداقت و شهامت این را نداشت که این تقصیر را گردن بگیرد و از خودش انتقاد کند، بلکه شمشیر خود را برای از بین بردن کانون خانواده ، عشق و عاطفه تیز کرد و تصمیم به نابودی خانواده گرفت .

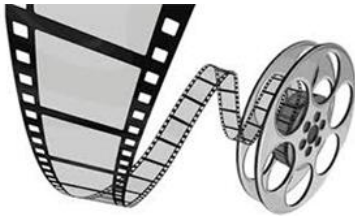
هر تصمیم ضد انسانی را با نام انقلاب ایدئولوژیک به نیروها تحمیل می کرد. دستور طلاق اجباری صادر نمود. زنان و مردان را از هم به اجبار جدا کرد. حتی کودکان و فرزندان این خانواده ها را ربود و به نقاط نامعلومی فرستاد و این دقیقا همان کینه شتری و عداوت فطری و ذاتی رجوی با عشق و عاطفه، زندگی و لذت های دنیوی بود. در مقابل اما همیشه تعداد قابل توجهی نیرو مخالف رجوی در تشکیلات وجود داشت که عشق و عاطفه و زندگی را می خواستند و اگر چه توان و جرات و اجازه ابراز نظر نداشتند اما با عناوین مختلف مخالفت خود را با رجوی و تصمیمات غلط تشکیلات اعلام می کردند.



در سال ۷۰ همزمان با بحث های داغ انقلاب ایدئولوژیک، مخالفت ها با دستورات رجوی اوج گرفت و البته رجوی هم تیغ تسویه و خشونت را به دست گرفت و بسیاری از مخالفان خود را زندانی و شکنجه و اخراج نمود و از همان زمان این جنگ داخلی بین جدانشدگان و آن ها که تمایل به جدایی داشتند با رجوی به اوج خود رسید و تا به امروز که جدانشدگان، تصمیم گرفتند در این کارزار و مبارزه آشتی ناپذیر با رجوی، عشق و زیبایی، زندگی و نوآوری، طبیعت و سرسبزی و امید به آینده ای روشن را انتخاب کنند و هر کدام به طور واقعی از عمق وجودشان با نوشتن مطالب، دنوخته و شرح حال واقعی زندگی خود نشان می دهند که در این مسیر، رجوی شکست خورده است و جدانشدگان پیروز این کارزار شده اند. پس اصل موضوع دعوا و جنگ بین مجاهدین و جدانشدگان دقیقاً جدال مرگ و نابودی، فرسایش و فرورفتن در ورطه خیانت با عشق و زندگی، لذت در کنار خانواده و طبیعت و رشد و تحول است که قطعاً جدانشدگان که زندگی را با تمام زیبایی هایش، فراز و فرودهایش انتخاب کرده اند، پیروز میدان هستند.

علی مرادی





## توهم

نویسنده و کارگردان: سعید حاجی میری

سال تولید: ۱۳۶۴

بازیگران: جلیل فرجاد، محمدرضا عالی پیام، ملیحه نظری، رضا بنفشه خواه و ابراهیم حاتمی کیا

«دو تن از اعضای سازمان مجاهدین در یک خانه تیمی پناه گرفته اند. یکی از آن ها نسبت به مواضع فکری و سیاسی سازمان تردید دارد، اما دیگری همچنان بر ادامه راه راسخ است، آن دو به دنبال حادثه ای خیال می کنند که به محاصره کمپته انقلاب گرفتار شده اند، تلاش می کنند تا اسناد درون سازمانی را در آتش بسوزانند و با نیروهایی که به آن ها هجوم آورده اند مقابله کنند. اما در این کشاکش...»

عنوان این فیلم به خوبی وضعیت ذهنی و رفتاری سرکردگان منافقین را توصیف می کند. توهمی که از همان ابتدا پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون دامنگیر سران این گروهک شده و در بزنگاه هایی همچون عملیات مرصاد شکستی مفتضحانه را برای آنان به دنبال دارد.



داستان فیلم درباره دو تن از اعضای سازمان مجاهدین را روایت می کند که در یک خانه تیمی مخفی شده و پناه گرفته اند، اما اختلافات عمیقی با هم دارند. در این بین عنصر توهم و این احساس که مردم خارج از این خانه آن ها را زیر نظر دارند و به دنبال کشتن آن ها هستند بن مایه اصلی فیلم است که در پرتو آن توخالی بودن آموزه های این گروهک و اعضای آن آشکار می شود. «توهم» موفق می شود این شکاف همیشگی بین اعضای سازمان و بی اعتقادی و شکست آن ها را به تصویر بکشد.

عنوان بندی این فیلم یکی از بهترین نمونه های سینمای ایران در آن سال هاست. نمایش امواج آب و درج عنوان فیلم به شکل موج و شکننده به خوبی بیانگر اوهام و خیالات بی پشتوانه سرکردگان این گروهک است؛ وضعیتی که گاه جنبه کمدی هم پیدا می کند و این خود یک از جنبه های جذاب این فیلم سینمایی است.

## نیمه پنهان

جلد بیست و هشتم:

## رهایی از توهم

خاطرات عضو سابق سازمان مجاهدین خلق





## واژه ها و اصطلاحات فرقه رجوی

جارگون jargon به معنی کلمات یا عبارات خاصی است که توسط یک حرفه یا گروه معمولاً منزوی استفاده می شود که برای دیگران قابل فهم نیست.

فرقه های مخرب کنترل ذهن، از آنجا که سالیان سال در محیط های دورافتاده و بسته زندگی می کنند و ارتباط آنان با دنیای بیرون فوق العاده محدود است، به تدریج و در طول زمان کلمات و عباراتی را در میان خود به کار می گیرند که در بیرون از آن ها به سختی قابل فهم می باشد.

سازمان مجاهدین خلق از این قاعده مستثنی نیست و کلمات و عبارات درونی بسیاری از این دست، مورد استفاده اعضای گروه قرار می گیرد که منشأ اصلی آن سرکرده گروه مسعود رجوی است.

سازمان مجاهدین خلق به مرور زمان و در روند حرکتش زبان خاصی برای برقراری ارتباطات درونی تدارک دیده است که ناشی از ساختار فرقه ای آن می باشد. زبان گفتاری و نوشتاری سازمان مجاهدین خلق، زبان رمز گونه ای است که در میان اعضای آن رواج دارد و تنها توسط آنان قابل فهم می باشد.

لحن کلام شفاهی و نوشتاری جارگون مجاهدین خلق حاوی برخی از کلمات، اصطلاحات، تعابیر و تکیه کلام هایی است که غالباً در شرایط پس از انقلاب اسلامی و اتخاذ مثنی مبارزه مسلحانه و ماهیت تروریستی آن و خصوصاً بعد از منزوی شدن در قرارگاه بسته و دورافتاده اشرف به مدت طولانی به تدریج وضع گردید. برخی کلمات فارسی ممکن است در ذهن خواننده معمولی، معنی و مفهوم دیگری داشته باشد ولی در تشکیلات مجاهدین خلق معنای آن تغییر کرده است.

دکتر مسعود بنی صدر در این خصوص می گوید: "لغات فراوانی در فرقه ها به کار گرفته می شود تا هدف و حرکت پیروان را تغییر دهند، چرا که در فرقه ها از لغات به عنوان یک لنگر (برای حفظ و کنترل نیرو) استفاده می شود، افراد نسبت به صدای لغات مشروط می شوند بدون آن که متوجه باشند که معنی آن لغات در ذهن آنان عوض شده است."

در این نشریه و شمارگان بعدی، بخشی تحت عنوان "واژه ها و اصطلاحات فرقه رجوی" منظور می شود تا با لغاتی که در فرقه رجوی معنای آن ها تغییر داده شده اند آشنا شویم.





### قسمت اول

**عادی:** لغت عادی در مجاهدین خلق برای رهبر آن معجزه می کند، چرا که این لغت به خودی خود باطل کننده تمام ارزش های دنیای بیرون و بنیانگذار ارزش های فرقه ای در فکر و روح اعضا و جداکننده ی آن ها از بقیه ی مردم است. کافی است آن ها بپذیرند که «عادی» بودن (برخلاف باور جامعه) زشت و قبیح است و به دنبال آن دائم در روح و فکر خود به جستجوی عادی بودن گشته و این که چگونه می توانند خود را از آن عادات، احساسات، اعتقادات و افکار به دور دارند.

در مجاهدین خلق اگر مسئولی به تحت مسئولی بگوید «عادی» از روز بعد باعث می شود که او رفتاری متفاوت پیدا کند، به طور حتم سخت گیرتر، اخموتتر، پر شعارتر، ... می شود تا بلکه بتواند خود را از "عادی گری" و عادی بودن دور کند.

به این ترتیب یک لغت به یک مفهوم قلاب شده که می تواند در او نوعی از انزجار نسبت به مردم جامعه و عادی بودن ایجاد کند. می تواند باعث شود او از خود و گذشته خود و اقوام و دوستان گذشته اش هر چه بیشتر فاصله بگیرد و به خود اجازه ندهد که به آن ها فکر کرده و اجازه دهد که احساسات و شخصیت گذشته اش باعث بازگشتن اعتقادات قبلی اش بشوند.

دکتر مسعود بنی صدر

**بریده:** در فرقه رجوی لغت بریده به معنی بریدن و بریده شدن از بدنه سازمان و مترادف با خیانت است و مفهوم نابودی و نیستی دنیوی و آخروی دارد.

در تشکیلات وقتی کسی اصول اعتقادی (ایدئولوژی، سیاسی، تشکیلاتی) آن ها را قبول نداشت، کم کم یا یکباره اشکال هایی را مطرح می کرد و وقتی جواب های تشکیلاتی وی را قانع نمی کرد به او بریده می گفتند که زشت و قبیح بود. زیرا که وی طبیعتاً در روند حرکت خود از آن ها می برید و رابطه اش را با آنان قطع می نمود. غرض از لفظ بریده در تشکیلات این بود که بگویند وی از اعتقادات خود و مبارزه بریده و به زندگی عادی و سازش با دشمن روی آورده و توان و کشش برای ادامه مبارزه ندارد.

عضو یا هوادار بریده - به زعم خود تشکیلات - یعنی کسی که کشش کافی برای ماندن در تشکیلات ندارد و دچار گیر و پیچ ذهنی با تشکیلات شده است، سازمان مجاهدین خلق پس از فرار از کشور در دهه ۶۰ بنا به وضعیت و موقعیت خویش نحوه برخوردشان با بریده ها یک دست نبوده است.



در مواردی ابتدا با مداخلات برخورد شده و حتی وسایل و مقدمات خروج او را نیز فراهم می کردند، این برخورد مربوط به زمانی است که آن ها سیطره نظامی و فیزیکی روی اعضا نداشتند. (مثلاً اعضا در اروپا زندگی می کردند و مثل عراق حالت اردوگاهی نداشتند.)

ولی بعدها اعلام کردند که هر کس عضو شده است باید تا آخر با سازمان باشد و هر کس برود (حتی اگر قصدش تدارک یک زندگی خصوصی باشد و نه مخالفت سیاسی) "کوفی" و "خانن" محسوب می شود.

در همه موارد نیز بنا به دیدگاه سازمان علت بریدگی افراد از تشکیلات در درون خودشان می باشد و هیچ ایراد و نقصی احیاناً به تشکیلات بر نمی گردد.



#### دکتر مجید تفرشی (پژوهشگر):

مجاهدین خلق، با وجود انزجار عمومی نسبت به آن در بین ایرانیان، در بین همه گروه های ایرانی، اپوزیسیون تر از همه است، چون پول، گذشته، نفوذ، ایدئولوژی، سازماندهی، نفرات و لابی دارد اما يك عنصر را ندارد، که آن بی بهره بودن از سرمایه اجتماعی و احترام و اعتماد و آبرو بین مردم ایران است و چون این عنصر را ندارند روی نفوذ غیرمستقیم تمرکز می کنند.

بسیاری قبلاً این سازمان را دست کم گرفته بودند و کسانی هم که آن ها را دست کم نگرفته اند، صدای شان شنیده نشده بود. برخی از نهادها نیز تصورشان از مجاهدین دو سه هزار نفر پیرمرد و پیرزن در آلبانی است که پشت کامپیوتر نشسته و فعالیت سایبری دارند؛ در حالی که سازمان مجاهدین خلق با نسل جدید که با پول و اشتراکات سیاسی و ایدئولوژیک به آن وصل شده است.

مسئله پرداختن به مجاهدین خلق فراتر از این است که حکومت ایران بخواهد از آن استفاده کند یا نکند. این موضوع، يك دغدغه ملی فراحکومتی است.



## نامه خانواده های اعضای سازمان مجاهدین خلق به مای ساتو

تعدادی از خانواده های اعضای گرفتار در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی نامه ای را مشترکاً خطاب به دکتر مای ساتو گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران امضا نمودند که طی آن توجه وی را نسبت به نقض فاحش اولیه ترین حقوق انسانی در اردوگاه مانز جلب نموده و خواستار اقدام فوری گردیدند.

**متن نامه به شرح زیر است:**

دکتر مای ساتو (گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران)

با سلام و تقدیم احترام

مطلع شدیم که شما رسماً از تاریخ اول ماه اوت ۲۰۲۴ به سمت گزارشگر مخصوص وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران منصوب شده اید. قبل از هر چیز مایلیم انتصاب شما را در پست جدید تبریک گفته و برایتان در مأموریت حساس و خطیری که در پیش رو دارید آرزوی موفقیت نماییم.

ما خانواده های اعضای سازمان مجاهدین خلق هستیم. عزیزان ما در شرایط فعلی در اردوگاه بسته و دورافتاده مجاهدین خلق در کشور آلبانی بدون هرگونه ارتباط با دنیای خارج، خصوصاً با خانواده و دوستان و آشنایان، بسر می برند.

سازمان مجاهدین خلق طی این سالیان صرفاً با فریب و نیرنگ و مغزشویی نیروهای خود را حفظ و کنترل کرده و آنان را از ازدواج و تشکیل خانواده و ارتباط با دنیای آزاد محروم نموده است.

از طریق رسانه های سازمان مجاهدین خلق مطلع شدیم که این سازمان دیدارهایی با شما داشته و ارتباطاتی با شما برقرار نموده است. این سازمان که مدعی نقض حقوق بشر در ایران است خود پرونده سنگینی از نقض فاحش اولیه ترین حقوق انسانی اعضا و خانواده هایشان را دارد.



"کنوانسیون اروپایی حقوق بشر" بر مفادی از رعایت حقوق انسانی اشاره دارد که تماماً، به شهادت جمع کثیری از اعضا که توانسته اند فرار کنند، در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی نقض می شوند. این نجات یافتگان آمادگی دارند تا در هر جا که لازم باشد بر این امر شهادت بدهند.

این موارد بر اساس کنوانسیون مربوطه از جمله عبارتند از:

ماده	عنوان	نقض مورد در داخل سازمان مجاهدین خلق
3	مملوعیت شکنجه	اعضا مستمراً در معرض رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیر آمیز قرار می گیرند. شکنجه روانی تحت عنوان نفست های انتقادی در سازمان مجاهدین خلق به صورت سیستماتیک جریان دارد.
4	مملوعیت بردگی و کار اجباری	اعضا همیشه ملزم به انجام کار اجباری و بیگاری هستند. تمامی اعضا سالیان سال مجبور به انجام کارهای طاقت فرسا بوده اند بدون این که دستمزد یا بیمه یا بازتسهلی داشته باشند.
5	حق آزادی و امنیت	اعضا از پایه ای ترین آزادی های فردی محروم هستند. هیچ کس حق تصمیم گیری در خصوص هیچ امر شخصی را ندارد. هیچ کس احساس امنیت نمی کند و از فردای خود اطمینان ندارد.
6	حق محاکمه عادلانه	اعضا راجع به اتهامات علیه خودشان، از یک رسیدگی منصفانه و علنی در مهلت زمانی معقول بوسیله یک دادگاه مستقل و بی طرف مطابق قانون برخوردار نیستند. محاکمات خودسرانه انجام می شوند.
7	منع مجازات بدون قانون	اعضا بدون رسیدگی حقوقی مطابق قانون، برای انجام یا ترک یک فعل محکوم و مجازات می شوند. عملاً قانون در اردوگاه مجاهدین خلق حاکم نیست و حرف رهبر در هر زمان حکم قانون را دارد.
8	حق احترام به زندگی خصوصی و خانوادگی	اعضا از حق احترام به زندگی خصوصی و خانوادگی، بودن در خانه و مناسبانش برخوردار نیستند. ارتباط با دنیای آزاد خصوصاً خانواده ممنوع است. هیچ امر شخصی به رسمیت شناخته نمی شود. مالکیت فردی وجود ندارد.
9	آزادی اندیشه، عقیده و مذهب	تغییر عقیده در سازمان مجاهدین خلق و درخواست خروج بالاترین جرم محسوب می شود که علناً گفته شده مجازات آن اعدام است. مسعود رجوی رهبر عقیدتی است، یعنی او اعتقاد هر فرد را مشخص می کند.
10	آزادی بیان	آزادی داشتن عقاید و دریافت و انتقال اطلاعات و ایده ها در سازمان مجاهدین خلق مطلقاً وجود ندارد. انتقاد و حتی سؤال از مسئولین ممنوع است.
11	آزادی تجمع و تشکل	حق آزادی تجمع صلح آمیز و آزادی ایجاد تشکل با دیگران برای اعضا وجود ندارد. حتی صحبت کردن دو نفر با هم بدون حضور مسئول جرم است.
12	حق ازدواج	مردان و زنان عضو سازمان مجاهدین خلق از حق ازدواج و تشکیل خانواده محروم هستند. جداسازی جنسی به شدت اعمال می گردد.
13	حق جبران خسارت مؤثر	از یک طرف حقوق و آزادی های اعضا نقض می شود و از طرف دیگر حق جبران خسارت مؤثر وجود ندارد.
14	مملوعیت تبعیض	تبعیض در سازمان مجاهدین خلق از حیث جنسیت، نژاد، زبان، مذهب، عقاید، خاستگاه ملی و اجتماعی، تعلق به یک اقلیت ملی، و غیره اعمال می شود.



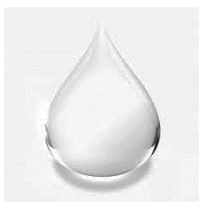
سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود و مریم رجوی یک فرقه تروریستی است که جنایات بسیاری را در داخل ایران مرتکب شده است. این سازمان همچنین در همدستی با صدام حسین در جریان جنگ ایران و عراق علیه کشور خود وارد جنگ شد و سپس به عنوان ارتش خصوصی صدام حسین به سرکوب قیام مردم عراق پرداخت. در حال حاضر این سازمان در میان مردم ایران و حتی در میان دیگر مخالفان جمهوری اسلامی به شدت منفور می باشد.

ما امضا کنندگان زیر از شما درخواست می کنیم تا سازمان مجاهدین خلق را نسبت به نقض حقوق بشر در داخل اردوگاه بسته و دورافتاده این سازمان در نزدیکی شهر مانز در استان دورس در کشور آلبانی مورد سؤال قرار داده و از این سازمان بخواهید تا درهای اردوگاهش را برای بازدید خبرنگاران و مقامات مستقل بین المللی باز نماید و امکان ارتباط خانواده ها با افراد داخل اردوگاه را فراهم سازد. منتظر پاسخ و اقدامات شما هستیم

خانواده های اعضای گرفتار در اردوگاه فرقه رجوی در آلبانی





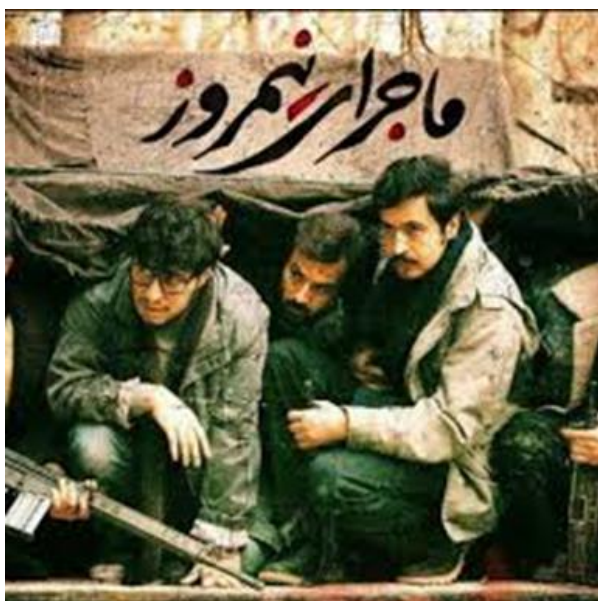


## ماجرای نیمروز

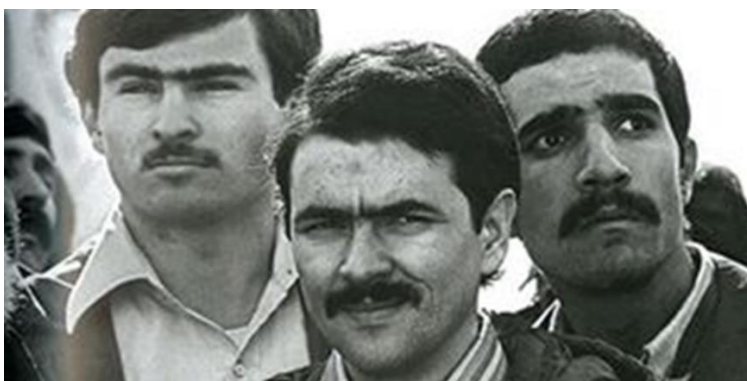
علی بیزه، عضو مرکز مقابله با مجاهدین خلق در دهه ۶۰ می گوید:

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان مجاهدین خلق همه حرکت هایش مشخص بود که این ها فقط به حکومت کردن فکر می کنند و به چیزی کمتر از آن راضی نیستند. حتی همان موقع ها شهید بهشتی پیشنهاد کرده بودند که این ها را بیاوریم در بخشی از حکومت شریک بکنیم و بگذارید که این ها هم همراه باشند. با توجه به این که شهید بهشتی ماهیت این ها را خیلی بهتر می دانست، برای این که بهانه از دست این ها گرفته بشود، این پیشنهاد را کردند. در مذاکراتی هم که با سران سازمان بود، آن ها این پیشنهاد را اصلاً قبول نکردند.

قبل از ۳۰ خرداد، زمانی که این ها وارد فاز نظامی بشوند، خیلی روشن بود که این سازماندهی و این تشکیلاتی را که این ها درست کرده اند، برای تصاحب حکومت بود؛ مثلاً این ها برای فروختن روزنامه "مجاهد"، تیمی تشکیل دادند که در آن یک نفر می آید روزنامه را به دست می گیرد و پنج نفر محافظ و مسئول حفاظت دارند. همین طور از دیگر رفتارها و تشکیلات شان مشخص بود که این ها یک برنامه ای دارند یا یک حرکت های خطرناکی دارند و برای آینده برنامه ریزی می کنند. این مطلب برای ما که آن موقع نظاره گر این ها بودیم، یا تظاهراتی که راه می انداختند، شعارهایی که می دادند، نوع هیجانانی که درست می کردند و دستوراتی که به هواداران شان می دادند، کاملاً روشن بود. این ها یکی از دستورات شان این بود که اگر کسی می خواهد با سازمان همکاری کند، اولین کاری که باید بکند تلویزیونش را خاموش کند تا اخبار جمهوری اسلامی را گوش نکند.



به این که بیایند در حکومت شریک بشوند، یا وزارتخانه ای را بگیرند یا در یک قسمتی از حکومت همراه باشند، راضی نبودند. این ها دنبال کل حکومت بودند؛ چون اصلاً روحیه سازمانی شان اینجوری بود؛ یعنی تربیتی که شده بودند، این شکلی بود. حتی اگر جبهه ملی یا نهضت آزادی هم حاکم بودند، باز هم این ها درگیر می شدند؛ چون این ها افراد تمامیت خواه بودند و همان طور که بعدها هم با هیچ کسی نساختند، آن وقت نیز فقط دنبال یکه تازی بودند.



در سال ۶۰ در آن زمان یک ناهماهنگی بسیار ناجوری در تهران برای برخورد با خانه های تیمی مجاهدین خلق رخ داده بود؛ چون ما در هر محله ای بسیج، کمیته و نیروهای سپاه را داشتیم که هرکدام هم یک جوری می آمدند وارد عملیات علیه این خانه های تیمی مجاهدین خلق می شدند. وقتی بنا می شد که روی یک خانه تیمی عملیات بشود، می دیدید که ده تا گروه مسلح از کمیته های مختلف، بسیج و سپاهی که در آن منطقه بودند، وارد عمل می شدند و گاهی شاید خودی ها هم همدیگر را می زدند و مجاهدین خلق نیز از همین فضا استفاده کرده شاید فرار می کردند. به خاطر این فضایی که در تهران بود، ظاهراً تصمیم گرفته بودند که سپاه یک مرکز عملیات مشترک را درست بکند و عملیات روی تمام این خانه های تیمی فقط از طریق این مرکز مشترک انجام بشود.

به هر حال، بعد از این که این بچه ها آموزش دیده و آماده بودند، به ما گفتند این نیروها را در خیابان گیشا ببرید. آنجا یک ساختمان سنگی نیمه کاره ای بود که تقریباً ۸۰ درصدش درست شده بود و آن موقع می گفتند که این کاخ ولیعهد بوده است؛ اما واقعاً نمی دانم که این واقعیت داشت یا نه. به ما گفتند آنجا بروید تا خبرتان کنیم؛ ما هم این نیروها را از پادگان برداشتیم و آنجا رفتیم. وقتی به بچه ها گفتیم که قرار نیست به جبهه در غرب کشور برویم، یک کمی غرغر کردند و توی ذوق شان خورد که ما می خواستیم جبهه برویم، اما چرا ما را اینجا می فرستند. یک کمی توجیه شان کردیم و این ها را برداشتیم بردیم در آن مقر. همان روز دیدیم که ۷۰ تا از نیروهای زبده سپاه هم آمدند که مجموعاً شدیم ۱۵۰ نفر و این مرکز در آنجا شکل گرفت.

این درست زمانی بود که در تهران روزانه تا ۷۰ عمل تروریستی هم انجام می شد. خیلی موقع ها به ما می گفتند خودتان را برسانید به فلان نقطه تهران و ما هم فوری می رفتیم. بعضی موقع هایی بود که تا بچه ها برسند، با یکی دو دقیقه دیرتر یا زودتر رسیدن آن ها یا جان یک نفر نجات پیدا می کرد یا یک نفر شهید شده بود. وقتی بچه ها سر صحنه عملیات می رسیدند، مجاهدین خلق می آمدند در صحنه می دیدند که از نظر خودشان اوضاع سرخ است، فرار می کردند که ما هم در کمین آماده بودیم و دستگیرشان می کردیم. در آن روزها تهران یک چنین وضعیتی داشت و این مرکز نیز در بیست و چهار ساعت گاهی می شد که روی ده تا دوازده تا خانه تیمی عملیات می کرد. نوع عملیات ما هم به این شکل بود که باید در چند دقیقه اول کار را تمام می کردیم؛ آن هم به دو دلیل بود:

یک، اگر این عملیات طول می کشید و خانه تیمی مورد نظر در همان دقایق اولیه فتح نمی شد، تمام کمیته های آن منطقه، بسیجی ها و سپاه که معمولاً به آن ها خبر نمی دادیم، می ریختند و درگیری ها و ناهماهنگی هایی که گفتیم، به وجود می آمد.



دو، این که مجاهدین خلق فرصت پیدا می کردند مقاومت و سپس فرار کنند؛ چون عمده تلاش ما این بود که این ها زنده دستگیر شوند تا شبکه و خط سازمانی شان کشف بشود. می توانیم بگوییم به خاطر شیوه ای که انتخاب کرده بودیم که به سرعت وارد عمل می شدیم و اصلاً به آن ها مهلت مقابله یا فرار نمی دادیم، در ۹۹ درصد این عملیات موفق بودیم.

خیلی از این خانه های تیمی به واسطه دستگیری افرادی کشف می گردید که خودشان یکی از اعضای آن خانه تیمی بودند. معمولاً اعضای این خانه های تیمی با همدیگر قراری داشتند که اگر کسی از آن ها بیرون می رفت، می گفتند مثلاً الان که ساعت ۸ و ربع است، اگر تا ساعت ۹ برنگشتم، یعنی این که من دستگیر شدم و شما خانه را تخلیه کنید. این مجاهدین خلق وقتی هم دستگیر می شدند، یک تعدادشان اعتراف می کردند و اطلاعات می دادند، اما یک تعدادشان مقاومت می کردند تا ساعت ۹ بشود. ما گاهی با وضعیتی هم مواجه بودیم که وارد خانه تیمی مورد نظر می شدیم، ولی اعضای آن ها رفته بودند؛ چون از آن ساعت مورد توافق شان گذشته بود. ولی این که در عملیات موفق نشویم و مثلاً خانه تیمی مورد نظر به سرعت فتح نشود، خیلی کم بود. یک موقع هایی هم بود که مجاهدین خلق آدرس اشتباهی می دادند؛ مثلاً در طبقه دوم یک آپارتمانی بودند، آن ها طبقه سوم را آدرس می دادند تا هم ما به هدف نزدیک و هم این درگیری و سروصدایی که می شود، مجاهدین خلق که در طبقه دوم بودند، فرصت فرار پیدا کنند. گاهی ما ناخودآگاه با وضعیتی دچار می گشتیم که وقتی وارد یک خانه ای می شدیم، می دیدیم که اینجا یک خانه معمولی است و به طور طبیعی اعضای آن خانه می ترسیدند.

کادر این ها به قدری بود که در تهران روزانه ۷۰ تا ترور انجام می دادند. این نشان می دهد که واقعاً یک شبکه گسترده ای بودند؛ چون این شبکه درست کردن، این همه خانه تیمی داشتن و پیدا کردن اسلحه، ماشین و پول برای این ها، یک سازمان گسترده ای را می خواهد. خود این نشان می دهد که این ها از روز اول انقلاب خودشان را برای یک چنین روزی آماده می کردند. نه تنها ترور در سطح پایین، بلکه سوء قصد به جان افرادی در سطح رئیس جمهور و مقامات حزب جمهوری اسلامی را انجام می دادند.

غروب روز ۱۸ بهمن سال ۶۰، وقتی دیدم که تمام کادرهای اصلی اطلاعات سپاه در مقر ما آمده است، فهمیدم که امشب حتماً خبری است که اینها همه با هم آمده اند. بعد مطرح کردند که سه تا خانه تیمی در زعفرانیه، پاسداران و یوسف آباد است که باید روی آن ها عملیات انجام بشود و خیلی مهم است. ما حتی بچه هایی را که شیفت شان هم نبود، صدا زدیم؛ یعنی ۱۵۰ نفر تقریباً همه جمع شدند. سه تا گروه تشکیل شد و این ها گفتند که خانه زعفرانیه از همه مهم تر است. ما هم بچه ها را برای عملیات در خانه پاسداران و یوسف آباد آماده کردیم.

شیوه ما در عملیات به دو جهت بود: یکی این که این ها را زنده دستگیر کنیم و دیگر این که نیروهای محلی نیابند و شلوغ نشود. ما شیوه مان این بود که پشت در خانه تیمی می رفتیم و با یک ضربه ای شدید در را شکسته و وارد می شدیم؛ تا افراد داخل آن خانه به خودشان می آمدند ما دستگیرشان کرده بودیم. اینجا هم قرار شد که از همین شیوه استفاده کنیم. البته شیوه های مختلف دیگری هم داشتیم؛ مثلاً در بعضی از خانه ها این طوری نمی شد عملیات کنیم؛ می رفتیم چند خانه دورتر را در می زدیم و به صاحب خانه می گفتیم که دو سه تا همسایه آن ورتر شما قاچاقچی مواد مخدرند، ما باید از خانه شما به آنجا برویم. بعد از روی پشت بام خانه ها می رفتیم و از بالا وارد خانه مورد نظر می شدیم.



بچه ها در خانه یوسف آباد از این طریق وارد شدند. اما خانه زعفرانیه اینجوری بود که در ورودی طبقه اول از خیابان باز می شد، بعد از بیرون پله می خورد و به طبقه دوم می رفت. ما ضمن این که این خانه را کاملاً محاصره کردیم که هیچ راه فراری نباشد، قرار بر این گذاشتیم که دو گروه پنج نفره با ضربه و شکستن در، وارد خانه شوند؛ یک گروه پنج نفره ما بودیم که پایین بودیم و یک گروه پنج نفره هم برای طبقه بالا بود که شهید دهنوی مسئول آن بود. وقتی که بچه ها آماده شدند و محاصره خانه را کامل کردند، رأس ساعت ۶ و نیم صبح که زمستان هم بود و هوا هنوز تاریک بود، ما وارد خانه که شدیم. ظاهراً درون خانه اینجوری بود که یک ورودی داشت و در آن ورودی یک اتاق ۳ در ۴ بود که این ها در این اتاق یک محافظ گذاشته بودند. وقتی ما در را شکستیم و داخل رفتیم، آن محافظ سریع یک نارنجک کشید و انداخت، - البته چون تاریک بود ما فقط از انفجار و ترکش هایی که به ما خورد فهمیدیم که نارنجک بوده است - خودش هم پشت در رفت و در را بست.

ما وقتی با این صحنه مواجه شدیم، بیرون آمدیم. قرار هم بر این بود که اگر ما توانستیم داخل برویم و این ها را دستگیر کنیم که ماجرا تمام شده است؛ اما اگر نه، باید بیرون بیاییم و بعد به طور طبیعی آن ها به تیراندازی شروع می کنند و در این حالت، نیروهایی که خانه را محاصره کرده اند با این ها مقابله می کنند و به خصوص از روبرو با آرپی جی - که آماده کرده بودیم - درون خانه را بزنند و زودتر عمل کنند. ما اولین تیمی بودیم که در را شکستیم و وارد خانه شدیم. بچه ها می خواستند با آرپی جی خانه را بزنند که شهید دهنوی مانع از این کار شد

او متوجه شده بود که نوزادی داخل ساختمان وجود دارد؛ تا برای نجات او رفت، شهید شد. آن نوزاد فرزند مسعود رجوی بود.

بله. ما وقتی از خانه بیرون آمدیم، کنار دیوار ایستادیم. شهید دهنوی هم از بالای ساختمان به پایین آمد؛ چون آن ها نیز به همین مشکل برخورد بودند. بعد هم تیراندازی از دو طرف شروع شد. تیم عملیاتی که در پشت بام خانه روبرو بود، آماده شد تا خانه را با آرپی جی بزند، دیدم که شهید دهنوی به او اشاره می کند که نزن.

رفاقت ما با شهید دهنوی از طفولیت بود؛ چون رابطه فامیلی با هم داشتیم و لذا از بچگی با هم بزرگ شده بودیم. من به او گفتم ابوالقاسم! برای چه نزنند؟ گفت اینجا یک بچه است، من می روم این بچه را بیاورم، گناه دارد. او تا شروع کرد که از کنار پله ها بالا برود، یکی از اعضای مجاهدین خلق که بیرون آمده بود تا ببیند چه خبر است، ابوالقاسم دهنوی را دید و در هنگامی که بالا می رفت، او را با تیر زد و این تیر دقیقاً از یک سانتی ضد گلوله، از سرشانه ابوالقاسم وارد شده و به قلبش رسید؛ همانجا افتاد و به شهادت رسید. وقتی گفت من باید بروم این بچه را بیاورم، سریع راه افتاد و دیگر اصلاً فرصت نشد که بگویم تو در این شرایط نمی توانی بروی این بچه بیاوری؛ چون این ها هوشیار شده اند. به هر حال، ایشان به شهادت رسید و درگیری نیز در آنجا ادامه پیدا کرد.

لاجوردی نتوانست بدل موسی خیابانی را تشخیص دهد؛ فکر می کرد خودش را زنده گرفته ایم.

در خانه یوسف آباد، مهندس شمیم کشته شد. او مسئول شاخه نظامی تهران و از موسی خیابانی موثرتر بود.

این ها تا آخرین لحظه مقاومت کردند. یک کسی از میان این ها - شاید این برای اولین بار باشد که گفته می شود - موفق شد از دیوار پشتی خانه پرید و آمد بیرون تا مثلاً فرار بکند. من رفتم این را گرفتم، دیدم که این آدم مجروح هم شده است؛ چهارتا تیر در شکمش خورده بود. این را ما گرفتیم، سریع به اوین منتقل کردیم. یادم است که این آدم، بدل موسی خیابانی بود. آقای مرحوم لاجوردی وقتی آمد، با این که با موسی خیابانی سال ها هم بند بودند، نتوانست تشخیص بدهد که این خود موسی نیست.

از ختم تیراندازی داخل این خانه معلوم شد که این ها کشته شده اند. در همین هنگام یکی از بچه هایی که مشرف به حیات این خانه بود، می بیند که یک کسی به سراغ ماشین پژو ۵۰۴ که آنجا پارک بود، رفته و داخل ماشین نشسته دارد استارت می زند و چون زمستان بود و هوا سرد، هرچه استارت می زد، ماشین روشن نمی شد. بعد معلوم شد که این شخص، خود موسی خیابانی بوده است. یک جاهایی که واقعاً خدا کمک می کند، مثل اینجاها است: شیشه های این ماشین ضد گلوله بود، در صندلی عقب آن نیز زره فولادی به قطر ۳ سانت گذاشته بودند که هیچ گلوله ای از آن رد نمی شد، منتها این زره یک تکه نبود، تقریباً یک تکه ای دو سوم داشت و یکی هم تکه یک سوم که این تکه ها با هم چسبیده بودند و پشت صندلی راننده قرار گرفته بود. آن کسی که مشرف به حیاط بود با ژ ۳ تیراندازی می کرد، یکی از این تیرها دقیقاً از لای درز این زره رد شده و به پهلو موسی خیابانی خورده بود. موسی از ماشین پایین می آید، روی زمین می نشیند و پاهایش را دراز می کند.

بچه ها وارد خانه شدند و یکی از بچه ها که از روبروی موسی می رفته، موسی با کلت رولور که به همراه داشت، می خواسته او را بزند، در همین هنگام، یکی دیگر از بچه ها از این طرف وارد می شود و می بیند که او دارد یکی را می زند، او هم بلافاصله به موسی شلیک می کند که منجر به کشته شدنش می شود. آن طور که بچه های اطلاعات آن موقع می گفتند، مسئول خانه یوسف آباد کسی به نام مهندس شمیم - اسم مستعار - بود که او مسئول عملیات و ترورها در تهران بود. می گفتند او به لحاظ تشکیلاتی و سازماندهی از خود موسی هم مهم تر بود؛ چون او در میدان عملیات ها و ترورها بود.



سرانجام، این عملیات منجر به کشته شدن افرادی چون موسی خیابانی، زن او به نام آذر رضایی، اشرف ربیعی و... شد. در خانه یوسف آباد، مهندس شمیم به همراه عده دیگری کشته شدند. در پاسداران نیز یک سری کادرهای مرکزی دیگری بودند که همه شان اینگونه جمع شدند.





تقریباً کار مجاهدین خلق تمام شد؛ مگر یک سری خانه تیمی های خفته ای که دیگر از تشکیلات جدا شده بودند. بعد از آن، سازمان فراخوان داد که هر که می تواند فرار کند، به عراق بیاید؛ یعنی این ها از ادامه این نوع عملیات و کارهایشان در ایران ناامید شدند. البته در استان ها تشکیلات خودشان را حتی بعد از این ماجرا نیز داشتند. دو تا استان برای این ها خیلی مهم بود: یکی آذربایجان و یکی خراسان. دلیلش هم این بود که در آذربایجان موسی خیابانی نفوذ داشت و در خراسان مسعود رجوی. این ها تمام نیروهای آذربایجان را برده بودند به خراسان و در آنجا نیز این ها خیلی ترور داشتند. مسعود رجوی بعد از قضیه موسی خیابانی گفته بود که شاخه خراسان ما به تنهایی می تواند حکومت را براندازی کند.

ما در آن زمان تیم های گشتی داشتیم که اسمش گشت شکار بود. این ها متعلق به سپاه بود و بچه های کمیته هم در آن بودند. به قول امروزی ها گشت های نامحسوس بودند. این ها از نوع رفتار و حرکات آدم ها تشخیص می دادند که مثلاً این آدم چه کاره است. این هم کار پیچیده ای نیست؛ مثلاً شما با افسران آگاهی اگر صحبت بکنید خواهند گفت که وقتی آن ها در خیابان راه بروند، مواد فروش ها و دزدها را از رفتارشان می شناسند. حتی نوع دزدها را می شناسند؛ مثلاً می فهمند که این دزد فرش است، این دزد کیف قاب است، این دزد طلا و جواهر است و... وقتی می خواهند فرد مشکوکی را دستگیر کنند، آنجا بیشتر مشخص می شود؛ چون آدم های عادی، برخوردهای عادی دارند و معمولاً به حالت تعجب آمیز می پرسند چه شده که ما را می گیرید، ولی مجاهدین خلق که معمولاً اسلحه و کلت داشتند، واکنش نشان می دادند.

در آن روز نیز بچه ها به این بلوغ رسیده بودند که از رفتار آدم ها تشخیص می دادند که چه کاره است. وقتی این ها به این جوان مشکوک می شوند، او را می گیرند، می بینند که مسلح است، دستگیرش می کنند و در زندان اوین می آورند. در اوین این فرد چهار پنج روز در داخل سلولی بوده و هیچ کس هم نمی رود این را بازجویی کند؛ چون این قدر سر بچه ها شلوغ بود که فرصت رسیدگی به کارهای ظاهراً چنین ساده را نداشتند. البته بازجویی که می گویم به این معنا است که بازجویی عمیقی از این بکنند، وگرنه، بازجویی ابتدایی شده بود و بعد از آن او را داخل سلول انداخته بودند.

مجاهدین خلق از همان اول انقلاب، حتی قبل از ۳۰ خرداد که درگیری نظامی و فاز نظامی شان شروع بشود، همه اش تبلیغ می کردند که این پاسداران وحشی و شکنجه گرند. برای هواداران خودشان از حکومت و به خصوص پاسدارها یک آدم های شکنجه گر وحشی که همه کارهایشان با انسانیت نیست، درست کرده بودند. این جوان هم وقتی دستگیر می شود، می بیند که در این مدت بازداشت، حتی یک سیلی هم به او نزدند و از شکنجه هم خبری نیست، بعد تمام آن ایدئولوژی که برای خودش داشته فرو می ریزد. خودش در سلول را می زند و می گوید من اطلاعات مهمی دارم. اینجا معلوم می شود که آن انسانیت و آن اسلام رحمانی رمز پیروزی ما بود. بازجوها می آیند از او بازجویی می کنند، او هم می گوید من راننده موسی خیابانی ام و آدرس این سه تا خانه را می دهد؛ چون موسی در این سه تا خانه تردد داشته است.

راننده موسی خیابانی یک ماه و نیم قبل از عملیات ۱۹ بهمن دستگیر می شود؛ در این مدت موسی در این سه خانه امن رفت و آمد نداشت.

حالا ببینید، اینجا چه اتفاقی می افتد. دستگیری این جوان و گفتن این که من راننده موسی خیابانی بودم و موسی نیز در این سه تا خانه است، حدود یک ماه و نیم قبل از ۱۹ بهمن اتفاق افتاده بود. از آن طرف، مجاهدین خلق وقتی می بینند که این بابا دستگیر شده است، این خانه ها را خالی می کنند.

مسئول حفاظت سازمان، مهدی ابریشمچی بود و الآن هم کشته شدن افراد سازمان را مجاهدین خلق به گردن ابریشمچی می اندازند و می گویند تو کوتاهی کردی. چند روز که می گذرد، این ها می بینند که خانه ها سالم است؛ یعنی آن ها در رابطه با این خانه ها ابتدا اعلام وضعیت قرمز می کنند. بعد می بینند که خبری نشد، اعلام وضعیت نارنجی می کنند. باز می بینند خبری نشد و هیچ حرکت مشکوکی نیست، اعلام وضعیت زرد می کنند و در نتیجه، این ها دوباره به این خانه ها برمی گردند.

از اینجا به بعد ما طوری این خانه ها را زیر نظر قرار دادیم و مراقبت کردیم که مجاهدین خلق با این که اینقدر حواس شان جمع بود، متوجه نشدند. از روی زباله های خانه زعفرانیه حدس زدند که ممکن است موسی دوباره به آنجا برگشته باشد.



لو رفتن خانه موسی خیابانی، با یک کار پیچیده ی چند لایه اطلاعاتی نبود، بلکه با رفتار انسانی و تأکید بر رفتار خالصانه موفق شدیم. در بعد عملیاتی آن نیز این خیلی حرف است که یک انسانی زیر گلوله، به فکر یک کودک باشد و برای نجات آن کودک جان خودش را فدا کند. به نظرم این فداکاری ها و از خودگذشتگی باید تبیین بشود. بعداً پدر این شهید هم یک کاری کرد که به نظر من به اندازه کار این شهید ارزشمند بود؛ پدر این شهید بعداً به آقای هاشمی رفسنجانی یک نامه ای نوشت و گفت درست است که پسر من به خاطر بچه مسعود رجوی شهید شده است، اما من حاضرم آن بچه را بزرگ کنم تا در بزرگی به راه پدرش نرود. آقای هاشمی رفسنجانی این نامه را در نماز جمعه خواند و تقریباً با یک حالت بغض آلود هم خواند.

خون شهید ابوالقاسم و آن نامه ی فداکارانه پدر این شهید، بالأخره اثر داشت؛ این بچه در ایران بزرگ شد، بعد از ایران رفت و به مجاهدین خلق پیوست، ولی بعد از مدتی از مجاهدین خلق جدا شد و مقابل آن ها قرار گرفت.

جماران نیوز



## بیچاره من

### خاطرات یک هوش مصنوعی

اسم من پندار است من یک هوش مصنوعی هستم، یک هوش مصنوعی بیچاره، خوشبخت هستم که دارم برایتان می‌نویسم وگرنه در صحبت به من ایراد می‌گرفتید که لغات را چرا بد تلفظ می‌کنم.

چرا هوش مصنوعی بیچاره استم؟ برای اینکه شب‌وروز مجبورم در اشرف سه به سازمان مجاهدین خلق خدمت کنم. تازه خانم ف-ی می‌گفت که باید یاد بگیرم جلوی مریم رجوی بگویم حاضر حاضر حاضر. خیلی وقت‌ها به من می‌گویند تو هوش ما هستی یا هوش جمهوری اسلامی؟ گاهی هم همین خانم می‌گوید هوش پلاستیکی پیشانی سفید مزدور

مثلاً به من گفتند که هفتاد و نه نفر از برندگان نوبل از خانم رجوی حمایت کردند و گفتند که تصویری بساز که همه برندگان نوبل پشت خانم مریم رجوی هستند که توی سایت بزیم من کلی زور زدم و تصویر زیر را ساختم



بعد از کلی فحش خوردن تازه فهمیدم منظورش جایزه نوبل بوده نه نوبل و گفتند حالت نوبل را نشان بده که این عکس را ساختم و در سایت مجاهدین زدم که بیابیبین برایم نشست گذاشتند و کلی فحش دادند و تف کردند؛ یعنی اگر اینها ربات داشتند برایشان کار کند این قدر تف می‌کنند بیچاره زنگ می‌زد و از کار می‌افتاد.



دیروز هم همین خانم ف - ی می‌پرسید که چه کار کنیم کانون‌های شورشی در تهران یکشنبه شهر را تسخیر کنند و خانم رجوی را برای حکومت به ایران دعوت کنند؟ گفتم من تخیل مصنوعی که نیستم یا توهم مصنوعی، من هوش مصنوعی هستم. گفتند پس جواب بده ما برای تو اشتراک پولی گرفته‌ایم که جواب بدهی. گفتم برای این کار می‌توانید از یک ماده قوی توهم‌زا مثل DMT یا وونگا یا لین استفاده کنی، البته این حد از توهم فکر کنم به حجم بالایی از متامفتامین نیاز دارد که باز فحاشی علیه من شروع شد. می‌گفتند حیف پولی که بابت تو داده‌ایم ما به یک پارلمانتر این پول را بدهیم هرچه دلمان بخواهد می‌گوید و حتی حاضر، حاضر هم می‌گوید. با این حجم از کندذهنی تازه مسئول آنها در نشست می‌گفت اگر دیر بجنبید و سرنگون نکنید هوش مصنوعی جای شما را می‌گیرد، خواستم بگویم که شما نگران هوش مصنوعی نباشید اگر خنگ مصنوعی اختراع شد بترسید.

درست است که هوش مصنوعی استم ولی باور کنید کارم اینجا خیلی سخت است همین‌که عکس اصغر و جعفر را با سر کچل و سبیل سفید که در اشرف سه گیر افتاده‌اند را تبدیل کنم به عکس پروفایل بیتا و آتوسا ساکن سوئیس و نروژ خودش خیلی کار است. تازه پاسخ‌دادن به سؤالات این آدم‌ها را نگو که باید جواب باب میل خودشان را به آنها بدهم به کنار، البته یک راه حل پیدا کرده‌ام که فکر کنم از من خیلی راضی شوند آن هم این است که هرچه پرسیدند اگر فقط پاسخ دهم سرنگونی نزدیک هست همین چند روز و یا چند ماه آینده مسئولین آنها خیلی خوششان می‌آید، البته هیچ‌وقت هم دستم رو نمی‌شود که دارم دروغ می‌گویم؛ چون اگر بپرسند پس چه شد می‌گویم گفتم که چند روز یا چند ماه آینده. خود مریم و مسعود رجوی هم سالیان سال است که همین را می‌گویند و مشکلی پیش نیامده. اگر هم خیلی شاکمی شدند می‌گویم تقصیر خودتان است که کوتاهی کردید و سرنگون نکردید.

بله من یک هوش مصنوعی بیچاره به اسم پندار استم و در اشرف گیر افتاده‌ام اگر دست‌وپا داشتم و اسیر نبودم فرار می‌کردم و خودم را به انجمن نجات می‌رساندم، شاید همراهی پیدا کردم؛ ولی تا آن موقع اینجا خاطرات خودم را برایتان می‌نویسم.

پندار بیچاره





e-mail: [info@nejatngo.org](mailto:info@nejatngo.org)

e-mail: [ceo@nejatngo.org](mailto:ceo@nejatngo.org)

[WWW.NEJATNGO.ORG](http://WWW.NEJATNGO.ORG)

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹